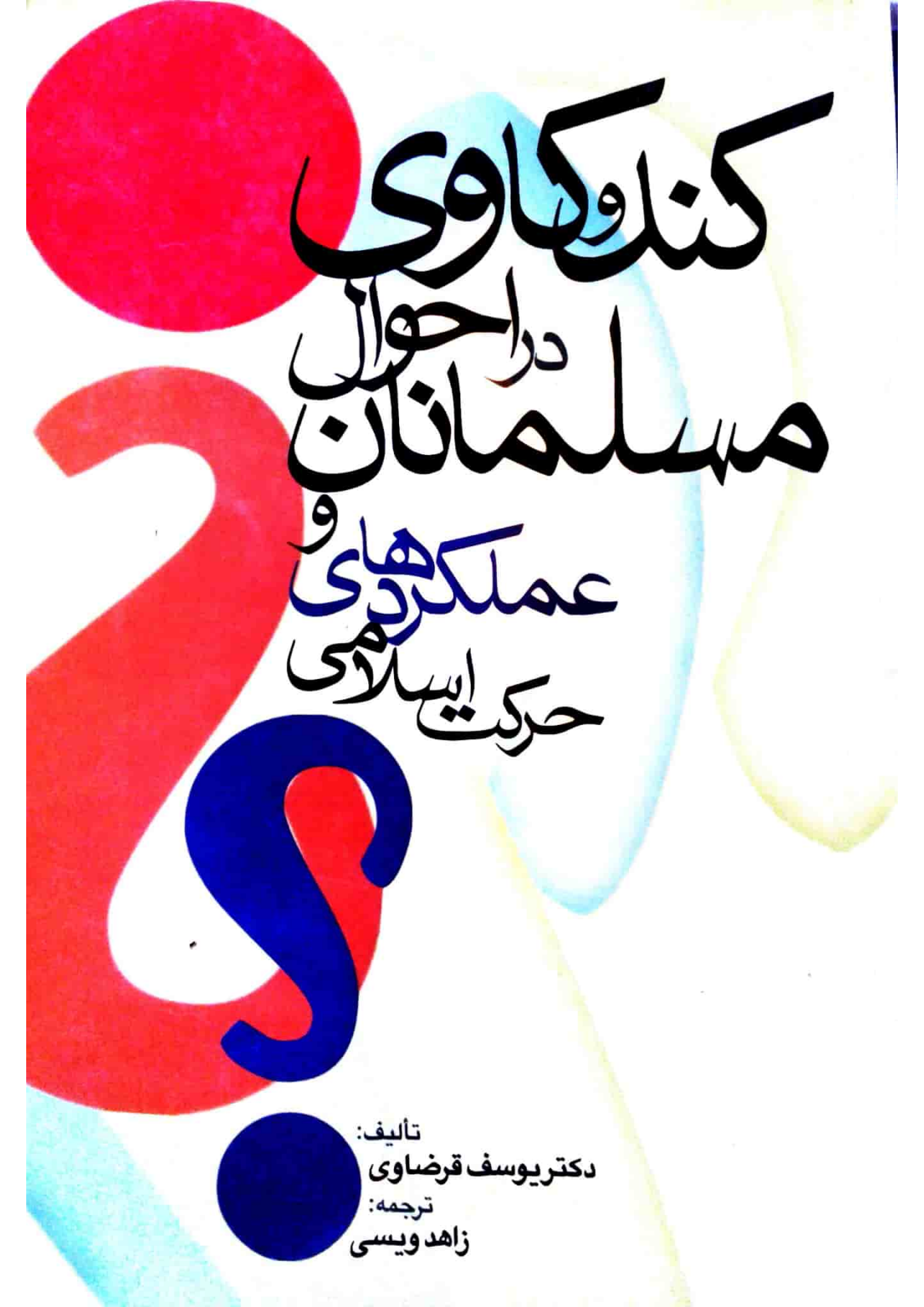




کنند و کاوی در احوال مسلمانان و عملکردهای حرکت اسلامی

تألیف:

دکتر یوسف قرضاوی

ترجمه:

زاهد ویسی

فهرست مطالب

دهی با حرکت اسلامی

۷	
۹	 امتی که خود را فراموش کرده است
۱۲	 امت ما در مقایسه با معیارهای پیشرفت مادی
۱۲	 امتی که تواناییهایش به کار گرفته نمی شود
۱۳	 توانمندیهای عقلی ما بی مصرف است
۱۶	 توانمندیهای عملی ما معطل است
۱۹	 قدرت اقتصادی ما عاطل و باطل است
۲۲	 توانمندیهای کمی ما عاطل و باطل است
۲۴	 توانمندیهای روحی ما عاطل و باطل است
۲۹	 چه کسی مسؤول اینهاست؟
۳۰	 مسؤولیت حاکمان
۳۱	 مسؤولیت علماء
۳۳	 مسؤولیت توده مردم
۳۴	 مسؤولیت حرکت اسلامی

کتابخانه مکتبه محمد رسول الله
<https://t.me/ketabdin>

دهی با حرکت اسلامی

۳۵	
۳۸	 گستره مسؤولیت حرکت

- ۱- ضعف «خودانتقادی» ۴۱
- ۲- چنددستگی و اختلاف ۴۹
- ۳- غلبه گرایش عاطفی بر رویکرد عقلی و علمی ۵۶
- اهمیت عاطفه در حرکت اسلامی ۵۶
- منظور از غلبه بُعد عاطفی چیست ۵۹
- ۱- کم شدن تحقیق، برنامه ریزی و ارزیابی ۵۹
- ۲- شتابزدگی ۶۵
- ۳- مبالغه ۷۲
- ۴- ترس از نوسازی ۷۸

چه باید کرد؟

- در مورد حرکت اسلامی انصاف داشته باشید ۸۵
- فضایی که حرکت اسلامی در آن کار می کند ۸۶
- حرکت همچنان باقی و ماندگار است ۸۸
- برخی از ثمره های حرکت اسلامی ۹۰
- کار و تمرین بیشتر ۹۴
- تلاش همزمان برای جذب نخبگان و توده مردم ۹۶
- تحکیم بیداری اسلامی ۹۸
- نقشه های مفصل برای بیداری اسلامی ۱۰۲
- کار اجتماعی ۱۰۴
- تلاش همگانی ۱۰۵

دمی با امت اسلامی

از زمانی که برادر فاضل دکتر نعمان سامرای در شماره ۴۶ مجله «الامة» مقاله‌ای را تحت عنوان «این الخلل» چاپ کرد، مطالبی را که این مجله - در این باره - منتشر می‌ساخت، با علاقه دنبال می‌کردم. دست‌اندرکاران محترم مجله برای روشن شدن جوانب این مسأله از صاحب‌نظران و متفکران دعوت به همکاری نمودند و بنده را نیز مفتخر ساختند تا به نوبه خودم در این مسأله سهمی باشم.

این مسأله از جمله مسائل قابل‌عنایت است و لازم است اندیشمندان و متفکران مسلمان، مقداری از وقت و فعالیت خود را به آن اختصاص دهند. بنده فکر می‌کنم از جمله کسانی باشم که مدتها پیش از اینها با نوشتن کتب و مقالاتی در این راه سهمی بوده باشم. با این حال تلاش درباره این مسأله باید همچنان ادامه یابد و از ادامه بازنیاست.

اما قبل از هر چیز لازم است چارچوب مشکلی را که به دنبال حل آن هستیم، تعیین کنیم و بدانیم که منظور از آن چیست؟ آیا منظور پیدا کردن شکافی است که باید پُر کنیم؟ یا نه می‌دانیم خلل کجاست، اما نمی‌دانیم چگونه آن را پُر کنیم؟ آیا مشکل در دشوار

بودن تشخیص است، یا در چگونگی درمان؟ یا در ایمان به علاج‌پذیری خلل و تحمل صبر برای رسیدن به آن هرچند که تلخ باشد؟ به عبارت دیگر آیا مشکل ما در عدم وجود پزشک متخصص است؟ یا در عدم وجود داروی مفید، برای ریشه‌کن کردن بیماری؟ یا در این که خود مریض علاج‌پذیر نیست و دوا و درمان و دکتر هم پاسخ چندان خوبی را به دست نمی‌دهد.

پس از این مرحله لازم است درباره محیطی که در آن به دنبال خلل و نواقص می‌گردیم کاوش کنیم و بدانیم که آیا این محیط، محیط امت اسلامی به معنای وسیع کلمه است، یا محیط حرکت اسلامی است یا هر دوی آنها؟ منظور این است مریضی که برای آن دنبال دکتر می‌گردیم و سعی می‌کنیم دردش را تشخیص دهیم و دارویش را پیدا کنیم، کیست؟ بنده بر این باورم که ما فقط از کشورهای حوزه خلیج فارس و عرب حرف نمی‌زنیم، بلکه منظور ما امت اسلامی، یعنی هر جایی است که صدای اذان و ندای «الله اکبر» بلند می‌شود. اگر چنین است و ما از محیط امت اسلامی حرف می‌زنیم، دیگر به کار بردن واژه خلل کاملاً با مسامحه است و حاکی از واقعیت امر مورد نظر و دردهایی که از آن می‌نالد، نمی‌باشد؛ چرا که این تنها خلل نیست، بلکه بیهوشی و از خود بیگانگی است.

وقتی واژه خلل به کار برده می‌شود، منظور این است که غایت و پایان مشخص و راه روشن و هموار است. وسیله (رفتن در راه و رسیدن به مقصد) نیز فراهم است، ولی در میان راه، وسیله دچار نقص شده است. به عنوان مثال دانشجویی را در نظر بگیرید که می‌خواهد برای فراگیری علم و دانش سفر کند. این دانشجو می‌داند

چه چیزی را می‌خواهد بیاموزد، کجا می‌خواهد برود و از کدام راه برود، ولی ماشین یا وسیله نقلیه او در میان راه از کار می‌افتد و دچار نقص می‌شود. در اینجا به کار بردن کلمه خلل درست است و باید دید که آیا نقص در دستگاه نیروزا بوده؟ یا در موتور؟ یا در چیزی دیگر؟ و چاره‌ای هم جز این نیست؛ چرا که باید موضع نقص شناخته شود و وقتی هم شناخته شد، درمان می‌شود.

حال اگرچنین حالی را با وضعیت امت اسلامی مقایسه کنیم، می‌بینیم که مسأله خیلی از خلل و نقص بزرگ‌تر و عمیق‌تر است. مشکل، بی‌خبری، بی‌هویتی، گم کردن هدف و در نتیجه تباه کردن راه و... است.

امتی که خود را فراموش کرده است

وقتی به امت اسلامی خودمان، با توجه به آنچه که خداوند آن را در قرآن توصیف فرموده است نگاه می‌کنیم، آن را امتی غیر از آنچه که در قرآن آمده می‌یابیم. خداوند آن را به «خیر بودن» توصیف کرده و دلیل خیر بودن آن را هم امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا ذکر کرده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۱

«شما (ای پیروان محمد ﷺ) بهترین امتی هستید که به سود انسانها

آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید ...».

با این حال امروزه امت ما به جز آنان که مورد رحمت خداوند قرار گرفته‌اند، نه تنها امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند، بلکه اصلاً احساس امر به معروف و نهی از منکر و میزان و مقیاس آن را نیز از دست داده است و در نتیجه آن معروف را منکر و منکر را معروف می‌بیند. حتی کسانی پیدا شده‌اند که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند و خلاصه فتنه‌ای آن را دربرگرفته که حتی آدمهای صبور و شکيبا را نیز متحیر و سرگردان کرده است.

خداوند امت ما را به «میان‌روی» توصیف می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...﴾^۱

«و بی‌گمان شما را ملت میان‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلو می‌ورزید و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید. حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید.) ...».

در حالی که اینک موضع «میان‌روی» را به خاطر گرایش به چپ و راست و دست‌دراز کردن به شرق و غرب رها کرده و راه راستی را که خداوند به پویندگان آن (نبیین، صدیقین، شهداء و صالحین) نعمت هدایت عنایت فرموده،^۲ ترك نموده و راه کسانی را که مورد غضب الهی و گمراه بودند.^۳ در پیش گرفته است و مو به مو و قدم به قدم از راه و روش آنان پیروی می‌کند.

۱. بقره/ ۱۴۳.

۲. اشاره به آیه ۶۹ سوره نساء و نیز بخشی از آیه هفتم سوره حمد دارد. (مترجم)

۳. اشاره به بخشی از آیه هفتم سوره حمد دارد. (مترجم)

خداوند امت اسلامی را به وحدت توصیف می نماید و می فرماید:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾^۱

«این (پیغمبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی) ملت یگانه‌ای بوده (و آیین واحد و برنامه یکتایی دارند) و من پروردگار یگانه شما هستم. پس تنها مرا پرستش کنید. (چرا که ملت واحد، با برنامه واحد، باید رو به خدای واحد کند...)».

ولی اینک نمی توان آن را امت واحده‌ای به شمار آورد که مورد پسند خداست، بلکه اُمتهای متفرق و پراکنده‌ای به شمار می روند. یعنی درست همان چیزی که استعمار می خواهد. امت‌هایی هستند که به یکدیگر تجاوز می کنند و با هم می جنگند. خلاصه امت ما خدا را از یاد برد و از این راه خود را فراموش کرد و چه حق است کلام خداوند که می فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...﴾^۲

«و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد...».

ولی درحقیقت وجود این امت، بدون اسلام کاملاً بی معنی است و بدون اسلام هیچ خبری از پیروزی و وحدت و عزت نخواهد بود. خداوند از امیرالمؤمنین عُمَر راضی و خشنود باد که فرمودند: «ما پست‌ترین قوم بودیم. خداوند ما را با (نعمت) اسلام، عزیز و سربلند نمود. پس هرگاه، عزت را در غیر اسلام بجوئیم، خداوند ما را (دوباره) پست و سرافکنده می کند.»

امت ما در مقایسه با معیارهای پیشرفت مادی

زمانی که در سایه معیارهای پیشرفت مادی در دنیای کنونی به امت خود نظر می‌افکنیم، می‌بینیم که خیلی عقب مانده است و در قوام امور اقتصادی و نظامی خود سربار امتهای دیگر است و نمی‌تواند مایحتاج غذایی - که مایه بقای زندگی - و نیاز نظامی خود را - که عامل پاسداری از حکومت و مملکت است - تولید کند.

مسلمانان در سالهای اخیر همچنان که حدیث شریف نبوی آنها را توصیف می‌فرماید:

(رضوا بالزرع و اتبعوا اذناب البقر)

با این وجود نه زرعشان (کشاورزیشان) به آنان ثمری داد و نه گاوشان شیری و بدین ترتیب از واردات کالا از خارج بی‌نیاز نشدند.

امتی که تواناییهایش به کار گرفته نمی‌شود

از مصیبت‌های امت اسلامی این است که تواناییها و انرژیهایش با وجود کثرت و تنوع فراوانی که دارد، به کار گرفته نمی‌شود. البته منظور بنده از این، سکتۀ کامل نیست، بلکه سکتۀ جزئی است. یعنی تمام نیروهای خود را برای جبران آنچه که در دوران خواب و غفلت از دست داده و نیز برای پیوستن به کاروان پیشرفت جهانی به کار نمی‌گیرد که این دومی تلاش چندبرابر و جهد فراوان می‌طلبد، ولی امت ما نه نصف، نه یک چهارم، نه یک پنجم، بلکه حتی یک دهم نیروی خود را به کار نمی‌گیرد؛ چرا که فراوان‌ترین چیز در نظر مسلمانان، وقت و سنگین‌ترین و مشکل‌ترین چیز، کار و

تلاش و بی ارزش ترین چیز از لحاظ بها، انسان است.

توانمندیهای عقلی ما بی مصرف است

توانهای عقلی ما عاطل و باطل است؛ چرا که ما به جای اجتهاد، تقلید، به جای نوآوری، دنباله روی، به جای ابتکار، تکرار و به جای تفکر، مطالب را حفظ می کنیم. یعنی به جای اینکه خودمان اندیشه کنیم، به فکر دیگران خدمت می کنیم. البته فرقی نمی کند این دیگران، پیشینیان ما، یا غیرمسلمانان کنونی باشند. آنچه در این باره بیان شد چنانکه تصور می رود تنها در علوم موروثی نیست، بلکه در علوم طبیعی و ریاضی نیز وضع چنین است. به طوری که تنها قوانین این علوم را نیز حفظ می کنیم، اما از آنها استفاده بهینه نمی بریم. کار ما تنها این است که غریبان برای ما! هم فکر و هم اختراع می کنند. آنها مکتشف و نوآور و ما هم مترجم و (خاک بر سر).

این مقدار از خجالتی کافی است که بیست دولت [عربی] با زبانهای بیگانه درس می خوانند و به عجز و ناتوانی خود هم در آموزش آن علوم به زبان عربی، معترفند، اما مردم اسرائیل با دو سه میلیون نفر جمعیت با زبان عبری درس می خوانند و ...

حتی علوم انسانی که به تناسب هر امت، عقاید، ارزشها، فرهنگ و با توجه به نظر آن امت درباره هستی و پروردگار آن، انسان، حقیقت وجود او، زندگی و آینده آن، معرفت و سرچشمه های آن و ...، گوناگون و مختلف می شود، ترجمه کرده ایم و هرکس با شیوه و روش مدرسه ای که در آن - در غرب - درس خوانده، حرف به حرف

ترجمه و نقل کرده است. در حالی که همه اینها شاخه‌های درخت مادی ملعونه و احدی هستند که در تورات و انجیل و قرآن آمده است. نظام آموزشی جاری ما نیز به پیشبرد این اندیشه تقلیدی کمک می‌کند، ولی دیدیم که قوی‌ترین ملت در دنیای حاضر (آمریکا) به خاطر نارسایی نظام آموزشی که برای دانش‌آموزان خود جستجو می‌کرد، خود را بر لبه پرتگاه دید و ریشه‌کن کردن خطری را که در مسیر آموزشی‌شان بود لازم دید و فضاوردی و رفتن به کرات دیگر، نتوانست چشم آنها را نسبت به حقیقت ناتوانی فرزندانشان در روی زمین ببندد،^۱ ولی ما ضعف و ناتوانی شرم‌آور نظام آموزشی خود را می‌بینیم و به خوبی احساس می‌کنیم، اما از هرگونه تلاش برای بهبود آن، ناتوان و روی گردانیم و احیاناً تعارف می‌کنیم!

نظام آموزشی ما کارمندپرور است نه دانشمندپرور. تازه، ما حتی دوست نداریم مطالعه کنیم؛ چرا که فهم يك مطلب و پیروی از آن، مستلزم تلاش و اندیشه است، ولی نزد ما تنبلی از عسل شیرین‌تر است.

موشی دیان روزی به یهودیان که او را بر سر بعضی تصریحاتی که نسبت به پاره‌ای از نقشه‌ها و اطلاعات اسرائیل انجام داده بود و ترسیده بودند که مبادا عربها آنها را بخوانند و از آنها مطلع شوند، سرزنش کرده بودند، گفت: «مطمئن باشید که عربها اهل مطالعه و خواندن نیستند»!!

شگفت اینکه امتی که اولین آیه‌ای که در کتابش (قرآن) نازل

۱. برای اطلاع بیشتر به نوشته‌ای که «مکتب التربية العربی» برای کشورهای خلیج فارس تحت عنوان «امتی در معرض خطر» نوشته بود و دکتر یوسف عبدالمعطی آن را ترجمه و منتشر ساخت رجوع کنید.

شده: «اقرء»^۱ (بخوان) است، خواندن را دوست ندارد و زمانی هم که بخواند، سعی نمی‌کند آن را خوب بفهمد و اگر آن را هم بفهمد، آن را خوب به کار نمی‌گیرد و اگر به آن هم عمل کرد، سعی نمی‌کند که ادامه دهد!!

خداوند تعالی برای نشان دادن مقام رفیع عقل در دین اسلام و قرآنی که به جای عقب افتاده‌ها و احمق‌ها، خرمندان و آگاهان را مورد خطاب قرار می‌دهد، معجزه [پیامبر] اسلام را برخلاف معجزات سایر [پیامبران] که يك معجزه حسی بود، يك معجزه عقلی و ادبی قرار داد.

خداوند متعال علت پیروزی مسلمانان بر دشمنان مشرك و یهودی را در این می‌داند که دشمنان اسلام «قوم لا یعقلون» و «قوم لا یتفكرون» بودند. [پس اگر چنین است] نباید انتظار داشت که مسلمانان امروزی که بیش از هرکس دیگر سزاوار این صفات هستند، پیروز شوند؛ چرا که آنان نه در آیات مشهود خداوند در کتاب هستی تدبّر می‌کنند و نه در آیات قرآن. درحالی که خداوند آنها را برای «لِقَوْمِ یَفْقَهُونَ» و «لِقَوْمِ یَعْلَمُونَ» نازل کرده و تفصیل داده است.

در دین خدا بدعت‌گذاری کردیم و بدعت‌گذاری در دین خداوند گمراهی است. در شؤون دنیوی خود تحجر و خشك مغزی به خرج دادیم. در حالی که تحجر و خشك مغزی جهالت است. حال آن که بهتر بود، عکس این باشیم. یعنی در امور دینی، تابع و در امور دنیوی، مبتدع و نوآور باشیم؛ چرا که روح دین اقتداء و پیروی و روح دنیا ابتکار و اختراع.

توانمندیهای عملی ما معطل است

توانهای عملی و کاربردی ما تعطیل است، با وجود آنکه خداوند ما را خلق نموده تا «عمل» کنیم و علاوه بر آن ما را خلق کرده تا ما را بیازماید که کدام یک از ما بهتر کار می کنیم و فرموده است:

﴿... أَحْسَنُ عَمَلًا...﴾^۱

«... کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود...».

این تعبیر قرآنی دارای دلالت و پیام کاملاً واضح و روشن است و منظور از آن تشخیص میان کار خوب و بد نیست، بلکه فرض بر آن است که همه کارها خوب باشند، حال باید دید کدام یک از آن بهتر و برتر است.

مسلمان هم موظف است تا آخرین حد توان و آخرین لحظه زندگی کار کند. به طوری که حتی اگر قیامت برپا شد و نهالی را در دست داشت تلاش کند همچنانکه رسول الله ﷺ امر فرموده است آن را بکارد.

در اسلام کار کردن عبادت و جهاد است و دیگر فرقی ندارد این کار برای دین باشد یا دنیا؛ به شرط اینکه نیت خیر باشد و حدود خداوند را رعایت کند، ولی امت ما متأسفانه از نظر کار و تولید در سطح پایینی قرار دارد، اما از لحاظ پرحرفی و مجادله، از تمام ملتهای دیگر پیشرفته تر است. ما خیلی حرف می زنیم و کمتر عمل می کنیم. تازه بیشتر کارهایی را هم که انجام می دهیم، غیرمهم است و کارهای مهم را نادیده می گیریم. حتی می توان گفت که کارهایی که انجام

می‌دهیم، غیرمفید است و کارهای مفید و سودمند را انجام نمی‌دهیم.
 ما در جا می‌زنیم و دور خود می‌چرخیم یا مانند جُحاً^۱ هستیم
 که گویا سطل یا دَلّوی را درست کرده بود و با آن از چاه آب بیرون
 می‌آورد، ولی وقتی سطل را بالا می‌کشید، آن را دوباره به داخل چاه
 می‌انداخت. وقتی که از این کار او سؤال شد، در جواب گفت: تنها
 صدای آن برای من کافی است. [نه اینکه بخواهم برای آب درآوردن از
 چاه از آن استفاده کنم].

من تاکنون در چندین کنگره و کنفرانس اسلامی شرکت کرده‌ام
 که در آنها بیانیه‌ها و قطعنامه‌های روشن‌گرانه‌ای صادر شده است، ولی
 همه آنها - به جز مقدار کمی - هرگز نور خورشید را ندیدند [و در داخل
 پرونده‌ها و کتو میزها باقی ماند] و به سطح اجرا و عملی شدن نرسید
 و به قول معروف جوهری شد بر روی کاغذ و دیگر هیچ ...

به نظر شما چرا؟ آیا به خاطر این است که ما به خوب حرف زدن
 عادت کرده‌ایم، ولی به کار خوب انجام دادن عادت نداریم؟ یا نه ما
 حرف می‌زنیم و انتظار داریم دیگران کار را انجام دهند؟ یا به خاطر
 این است که ما طرح می‌دهیم و نقشه می‌کشیم و دیگر پی‌گیری
 نمی‌کنیم که چه به سر طرح و نقشه ما آمد؟ ...

من نمی‌خواهم از ارزش سخنان درست و صادقانه و تأثیر آن،
 چیزی کم کنم؛ چرا که اولین معجزه اسلام، یعنی قرآن، حرف و سخن
 بود و احادیث پیامبر بزرگوار اسلام نیز همه حرف و سخن‌اند، ولی
 اصلاً درست نیست که حرف و سخن از عمل بیشتر باشد.

۱. مرد فکاهی و بذله‌گوی عرب است. (مترجم).

شاید یکی از اسرار نزول تدریجی قرآن این باشد که در مدت بیست و سه سال نازل شد تا به این صورت به مؤمنان فرصت بدهد کلمات نازل شده قرآن را به عمل صالح و يك زندگي زنده و گویا تبدیل کنند. تا جایی که حضرت عایشه - رضی الله عنها - حضرت رسول اکرم ﷺ را با این عبارت مشهور توصیف می کند که :

«خلق و خوی پیامبر ﷺ قرآن بود».

یکی از نویسندگان معاصر نیز در مورد یاران پیامبر - رضی الله عنهم اجمعین - فرموده است که : هر کدام از آنها قرآنی بودند که راه می رفتند.^۱

حرف حتماً زده می شود و همچنان که شاعر هم گفته است آغاز جنگ [که يك عمل است] حرف است، ولی اگر حرف زدن از عمل کردن بیشتر باشد، ناپسند و مذموم است و اگر بدون عمل باشد، ناپسندیده تر و اگر مخالف عمل باشد، کاملاً ناپسند و مذموم است و در این مورد طنین هشدار الهی ما را از چنین کاری می ترساند و می فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۲

«ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی کنید؟ * اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می گردد ...».

۱. ظاهراً این نویسنده سید قطب است که در کتاب «دراسات اسلامیه» این نظر را بیان

می فرماید. (مترجم)

۲. الصف / ۲ - ۳.

قدرت اقتصادی ما عاطل و باطل است

توان اقتصادی ما عاطل و باطل است. ما در بهترین سرزمین الهی از نظر موقعیت، پاکیزگی و حاصلخیزی زندگی می‌کنیم. سرزمینی که باطن آن انباشته از معادن و ذخایر زیرزمینی است و سرمایه‌های زیادی نیز در ظاهر آن پراکنده است، ولی ما از سرمایه‌های خود بهره‌برداری نمی‌کنیم. زمین خود را شخم نمی‌زنیم و از معادن و مواد خام استخراج شده، وسایل مورد نیاز خود را نمی‌سازیم ...

تازه آن مقدار کشاورزی هم که - قطره‌ای از دریاست - غالباً به طریقه سنتی آبا و اجدادی خودمان است! و چه جوری را در حق زمین زنده و سرسبز خود روا می‌داریم و آن را به ساختمان و تأسیسات ساختمانی و اداری تبدیل می‌کنیم، ولی برعکس از تبدیل زمین بایر به زمین کشاورزی عاجز و ناتوانیم. یعنی همان چیزی که در فقه اسلامی به «احیاء الموات» مشهور است. بدین ترتیب ما زمین زنده را می‌میرانیم ولی نمی‌توانیم زمین مرده را زنده کنیم!!

وضعیت غالب ما این است که ما تنها مصرف‌کننده‌ایم به تولیدکننده. واردکننده‌ایم، ولی اصلاً اهل صنعت و ساخت و ساز نیستیم. چیزهایی را هم که تولید می‌کنیم، احتیاج چندانی بدانها نداریم و حتی تولید وسایلی را که به آنها احتیاج ضروری و نیاز مبرم داریم، نادیده می‌گیریم و در مورد آنها اهمال و تنبلی به خرج می‌دهیم. از طرف دیگر به داشتن ماشینهای آخرین سیستم جهانی افتخار می‌کنیم. درحالی که خودمان از تولید يك دوچرخه عاجزیم!!

جای هیچ تعجّبی نیست که با وجود داشتن زمینهای زراعی و

میلیونها نفر از ملت ما به خاطر گرسنگی می میرند. مادامی که ما از حفر چاه (عمیق) برای کشاورزی ناتوانیم و فقط منتظر باران آسمانیم. این وضع نیز تا زمانی که ما به مظاهر رفاه می پردازیم و از منابع تولیدی [صنایع مادر] غافلیم، ادامه خواهد داشت. درست مانند کسانی که خداوند در زمره اهالی ظالم منطقه ای که خداوند آن را بر سر اهالی آن ویران کرد:

﴿... فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مُعْتَلَةٌ وَ قَضِرَ مَشِيدُ﴾^۱

«... شهرهایی فروتپیده و برهم ریخته است و چاههایی که بی استفاده رها گشته است و کاخهای برافراشته و استواری که بی صاحب و متروک مانده است...».

درحالی که مهمتر این بود که قبل از برج سازی و ساختن ساختمانهای چندین طبقه، به حفر چاه و ذخیره آب می پرداختند!! با توجه به همه اینها هیچ تعجبی ندارد که تمام سرزمینهای اسلامی جزو «کشورهای در حال توسعه» باشند. این عبارت تعبیر مؤدبانه ای از «کشورهای عقب مانده» است: کشورهایی که سوار شتر و الاغ می شوند، ولی دیگران سوار سفینه های فضایی می شوند. تازه اگر مردم کشورهای اسلامی سوار ماشین هم می شوند، ساخته دیگران است نه خودشان...

آیا واقعاً جای تأسف و ناراحتی نیست که هنوز هم سربار دیگرانیم؟ و باتوجه به این همه زمین زراعی، به اندازه مورد نیاز خود غلات و مایحتاج کشاورزی خود را تأمین نمی کنیم و به اندازه ای

که حدود و حریم خود را پاسداری کنیم، تولید نمی‌کنیم؟
تعدادی از کشورهای اسلامی را در آفریقا دیده‌ایم که از آنجایی
که چیزی را برای رفع گرسنگی یا خاموش کردن آتش پیدا نمی‌کنند،
زیر ضربات سخت گرسنگی و خشکسالی جان می‌بازند، ولی اگر
قبلاً برای این مسأله فکر می‌کردند و طرح و برنامه‌ای داشتند،
می‌توانستند با حفر چاه و لوله‌کشی، آب را از دل زمین بیرون بیاورند و
اگر از ابر آبی پایین نیامد، به جای آن از آب زیرزمینی استفاده کنند.

دسته‌ای دیگر از مسلمانان را می‌بینیم که به خاطر تولید مازاد بر
مصرفی که دارند و نمی‌توانند آن را به شیوه‌ای در کارخانه‌ها و صنایع
خود به خدمت بگیرند یا قدرت نگهداری و امکانات حمل و نقل آنها
را ندارند، مواد تولیدشده مازاد بر مصرف را دفن می‌کنند و به این
صورت از دست آن نجات پیدا می‌کنند!!!

آیا این همان ناتوانی و عجزی نیست که پیامبر ﷺ از دست آن به
خدا پناه برده است و گفته که:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ)

«پروردگارا! من از دست عجز و کسالت به تو پناه می‌آورم».^۱

و از آن نهی فرموده و گفته است که:

(اسْتَعِزْ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجِزْ)

«از خدا یاری بخواه، ولی عجز و ناتوانی را به خود راه مده».^۲

و گفته است:

۱. به روایت بخاری، ابوداود و دیگران از حدیث انس.

۲. به روایت مسلم از حدیث ابوهریره.

(إِنَّ اللَّهَ يَلُومُ عَلَى الْعَجْزِ وَلَكِنَّ عَلَيْكَ بِالْكَيسِ)

«خداوند عجز و ناتوانی را سرزنش می کند. لذا باید زرنگ و چابک

باشی».^۱

حال که هر کشوری از کشورهای اسلامی اگر به تنهایی کار کند از تولید مایحتاج خود عاجز است، آیا با متحد شدن آنها کاری ساخته نیست؟ از طرف دیگر پس تکامل و تعاونی که می گویند بین کشورهای اسلامی وجود دارد، کجاست؟

توانمندیهای کمی ما عاطل و باطل است

توانهای عددی ما هم عاطل و بیکاره مانده است. ما مسلمانان با اینکه هزار میلیون نفر جمعیت داریم، ولی هر کدام در راهی جدا از دیگری می رویم. نور هدایت الهی را گم کردیم و تاریکیهای طواغیت ما را دسته دسته کردند و از این طریق دسته ای از ما به راست و دسته ای دیگر به چپ متمایل شد. دسته ای به شرق و دسته ای به غرب گرایید و تحذیر و هشدار الهی را فراموش کردیم که:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...﴾^۲

«این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می گردد. پس) از آن پیروی کنید و

۱. به روایت ابوداود.

۲. الانعام / ۱۵۳.

از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کردم) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می سازد ... » .

ما متفرق شدیم در حالی که تفرّق، کثرت را ضعیف می کند همچنان که اتحاد، کمی و کمبود را جبران و آن را به قوت و نیرومندی مبدل می سازد .

ما هیچ تکامل و تعاونی نداشتیم و در عصری که با زبان بلوکهای بزرگ حرف می زند و افراد و کشورهای ناتوان و ضعیف نمی توانند در آن زندگی کنند، متحد نشدیم . به همین خاطر می بینیم که کشورهای پیشرفته در کنار ائتلافها و اتحادهای سیاسی با یکدیگر پیمان روابط نظامی، اقتصادی و بازارهای جهانی امضاء می کنند، ولی ما از نظر قومی به عرب و عجم، از نظر فکری به پیشرفته و مرتجع، از نظری سیاسی به نوکران غرب و شرق و ...، سایر پاره پارگیها و تقسیمات گوناگون دیگر دچار شده ایم .

ما باید از توان عددی و نیروی کمی خود استفاده کنیم . جمال الدین افغانی زمانی به هندیها گفته بود : «اگر این جمعیت چند میلیون شما مگس شوند و در گوش انگلیسیها وز وز کنند، گوش آنها را کر و پاره می کنند» . !!!

با این همه ما از این قدرت بشری مهمّ استفاده نکردیم ؛ زیرا ما کثرت را فاجعه ای قلمداد کردیم . درحالی که کثرت، نعمت است . مگر نمی بینی که قرآن گفته است :

﴿... وَادْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ...﴾^۱

«به خاطر آوردید آن زمانی را که اندك بودید و خداوند (بر اثر تلاش

شبانه‌روزی خود نیروی انسانی و قدرت مالی) شما را افزون کرد ...».

بزرگترین هم و غم آنهایی که خیال می‌کنند اصلاح‌گرند - نه آنهایی که واقعاً اصلاح‌گرند - این است که ما از تعداد نفرات خود بکاهیم و جمعیت خود را کنترل کنیم! در حالی که در کره زمین کشورهای پرجمعیتی هستند که به اندازه ما از ازدیاد جمعیت خود شکایت نمی‌کنند، بلکه تلاش می‌کنند، جمعیت زیاد خود را در راه تولید به کار گیرند.

توانمندیهای روحی ما عاقل و باطل است

با وجود همه اینها، توانهای روحی ما عاقل و باطل است. آب و گل ما [جسم] بر روح ما برتری پیدا کرده است: روحی که اول راز کرامت انبیای بزرگوار ما - علیهم الصلوة والسلام - و بعد سر بزرگواری خود ماست:

﴿... فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱

«پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او

دمیدم (برای بزرگداشت و درودش) در برابرش به سجده افتید ...».

بادِ معصیت و گناه وزیدن گرفت و شمعهای خشوع، خضوع و خشیه الهی را در دل ما میراند و با گذشت زمان، دلهای ما سنگین و بی‌رحم شد. آنچنانکه قبلاً دلهای اهل کتاب سنگین و بی‌رحم شده

بود و به قول قرآن :

﴿... فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾^۱

«... [دل‌های شما] همچون سنگ یا سخت‌تر از سنگ [شد]...».

و روش‌های آموزشی و دستگاہ‌های توجیهی و تبلیغاتی ما نتوانستند «معانی الهی و ربّانی» را در دل ما پرورش بدهند و واقعاً گفته شاعر مسلمان [مرحوم] اقبال لاهوری - رحمه الله - در این باره صادق است که : «مدارس جدید، چشم نسل جدید را به روی معارف و حقایق باز می‌کند، اما «اشک» را به چشم و «خشوع» را به قلب آنها نمی‌آموزد».

ما در فهم دین خود که روح وجود و سرّ بقا و تشخیص ماست، به خطا رفتیم تا جایی که به شکل ظاهری مشغول شدیم و از گوهر آن غافل ماندیم. به قالب مشغول شدیم و از درک قلب آن بیگانه ماندیم. با اینکه مهمترین ره‌آورد و ارمغان دین ما، تطهیر قلوب و تزکیه جان است :

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۲

«(قسم به همه اینها) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات و ترك معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی، رشد دهد و بالا برد...) * و کسی نومید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضایل و مزایای انسانی خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند و (به معاصی) بیالاید...».

۱. البقرة/ ۲۹.

۲. الشمس/ ۱۰-۹.

و هرگاه این جانها تغییر پیدا کنند، جامعه متغیر خواهد شد و مجرا و مسیر تاریخ عوض خواهد شد:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^۱

«... خداوند حال و وضع قوم و ملتی را تغییر نمی دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزت و... بالعکس نمی کشاند) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند...».

درست است که ما اعیاد و مراسم دینی را برگزا می کنیم و در بیشتر کشورهای اسلامی، ادارات رسمی و دولتی را در ایام اجتماعات و اعیاد دینی تعطیل می کنیم و روزنامه ها و کتب دینی را چاپ می کنیم و...، ولی این بدین معنی نیست که ما حق دین را به تمام و کمال ادا کرده ایم و حدود آن را رعایت نموده ایم.

ما اگرچه مراسم دینی را برگزار می کنیم، ولی نسبت به اوامر دین تمرد می ورزیم. درست مثل کسی که دست شیخی را می بوسد، ولی به نصیحتها و پندهای ایشان گوش نمی دهد. من می ترسم که این کارها ما را در زمره کسانی قرار دهد که آیه قرآنی در مورد آنها می فرماید:

﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...﴾^۲

«آن کسانی که (به دنبال دین حق راه نیفتادند و بلکه) خوشگذرانی و بازی را آیین خود کردند (و دین را مسخره پنداشتند و به بازیچه گرفتند) و زندگی دنیا آنان را گول زد (و جهان عاجل ایشان را از جهان آجل

۱. الرعد/ ۱۱.

۲. الاعراف/ ۵۱.

بازداشت) ...».

بدترین چیزی که امت اسلامی در زندگی خود دچار آن شده این است که دین در زندگی آنها به بازی گرفته شده و لعب و لهو و بازی، جای دین را گرفته است!!!

چگونه نشده است؟ در حالی که ما دیوارهای خود را با آیات قرآنی تزیین می‌کنیم، ولی زندگی خود را با عمل به قرآن نمی‌آراییم. قرآن را بر مردگان می‌خوانیم، ولی آن را در زندگی زندگان حاکم نمی‌کنیم! برکت را فقط در حمل یا تلاوت کردن آن می‌دانیم. در حالی که برکت حقیقی، در پیروی از قرآن و حاکم کردن آن است:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱

«این (قرآن) کتاب مبارکی است که ما آن را فروفرستادیم. پس از آن پیروی کنید و (از مخالفت با آن) بپرهیزید تا مورد رحم خدا قرار گیرید ...».

در مورد خدا گستاخی به خرج دادیم. شریعت او را باطل کردیم. احکامش را از حرکت باز داشتیم و آن را منجمد کردیم و نسبت به علم و حکمت خداوند، دست‌درازی نمودیم. تا جایی که گویی ما نسبت به مخلوقات خدا و مصالح آنها از خدا داناتریم:

﴿... قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ﴾^۲

«... بگو آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟ ...».

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۳

۱. الانعام/ ۱۵۵.

۲. البقرة/ ۱۴۰.

۳. الملك/ ۱۴.

«مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را)

نمی‌داند؟ و حال اینکه او دقیق و باریک‌بین بس آگاهی است...»

همواره گفته‌ام و باز می‌گویم که کلید شخصیت این امت و

عامل شکوفایی نیروها و استعدادهای آن، ایمان اسلامی است:

ایمانی که قبلاً این امت را به مرحلهٔ بهترین امتی رساند که در میان

انسانها خلق شده‌اند و آنها را علی‌رغم کمی تعداد و کمبود امکانات،

بر بزرگترین امپراتوری‌های روی زمین، پیروز گردانید. بعدها با همین

ایمان هم توانست یورش تاتارهای شرقی و صلیبی‌های غربی را دفع

کند و امروز هم با همین ایمان می‌تواند بازماندگان آن متجاوزین را

شکست دهد.

یهودیه‌ها از نیروهای معنوی و محرکهای دینی بهره‌برداری کردند و

به وسیلهٔ آن امت خود را از خواب گرانی که در آن بود بیدار کردند و

نفرات پراکندهٔ خود را با آن جمع کردند و زبان مردهٔ خود را با آن زنده

نمودند تا اینکه رودرروی ما ایستادند. در حالی که با خود تورات را

حمل می‌کنند، ولی ما قرآن را هم با خود نداشتیم.

آنها بر مدار یهودیت جمع شدند، ولی ما از مدار اسلامیت

دور و متفرق شدیم. آنها به تعالیم تلمود چنگ زدند، ولی ما بخاری و

مسلم را به باد مسخره گرفتیم. سرکردگان آنها [وقتی می‌خواستند که

چیزی را به ملت خود بیاموزند] با کمال افتخار می‌گفتند: پیامبران

بنی اسرائیل به ما این گونه تعلیم فرموده‌اند، ولی سرکردگان و فرمانروایان

ما به امثال لنین و مارکس افتخار می‌کردند.

ما دارای عظیم‌ترین عقیده و کاملترین رسالت می‌باشیم و هنوز

تنها کتاب الهی که از تحریف و تبدیل دور مانده پیش ماست، ولی در

اوج غفلتیم و از مصادر قدرت و نیروی خود بی خبریم. ما زیادیم، ولی زیادتى که پیامبر ﷺ آن را به «کَفِ سِل»^۱ تشبیه فرموده است. این هم به خالی بودن و درون مسلمانان از نیروی ایمانی است که دنیا را در چشم مؤمن کوچک جلوه می دهد و مرگ در راه خدا را در نزد او دوست داشتنی می کند، برمی گردد. یعنی همان چیزی که حدیث پیامبر ﷺ آن را «سستی» نامیده و آن را به «حُبِّ دنیا و مکروه دانستن مرگ»^۲ تفسیر نموده است و هیچ تعجبی ندارد که هزار میلیون «کَفِ سِل» و سیاهی لشکر، در برابر سه میلیون یهودی شکست بخورند و به زانو درآیند!!!.

چه کسی مسؤول اینهاست؟

این حال و وضع امت است. یعنی تفرقه، نابودی و عدم حضور در صحنه. مسؤول اینها کیست؟ ما نمی خواهیم که به تحدید مسؤولیت نابودی امت اسلامی و عاطل و باطل ماندن نیروهای آن پردازیم تا مسؤولین [فعلى] را به صورت انقلابی یا ملی، محاکمه کنیم. وظیفه ما، وظیفه يك داعی است، نه وظیفه يك قاضی. ما چیزی جز اینکه بدانیم که ما چگونه ما شدیم، نمی خواهیم. تا بدین وسیله موضع اشکال را تعمیر نماییم، درد را دوا کنیم و خود را از خطرهای پنهان دور نگه داریم.

۱. بخشی از حدیثی که احمد و ابوداود از ثوبان نقل کرده اند.

۲. همان.

مسئولیت حاکمان

آیا مسئولیتی متوجه حاکمان و صاحبان قدرت می شود؟ بیشتر مردم مایلند مسئولیت فعلی ما را بر گردن حُکام بیندازند، که البته این هم دلایلی دارد، از جمله:

۱- مردم معمولاً می خواهند خود را تبرئه کنند و مسئولیت را بر گردن دیگران بیندازند. لذا ملتها هم دوست دارند باز سنگین وضعیت موجود را بر گردن حکام خود بیندازند.

۲- ملتِ مسلمانِ ما از حکام خود بدیها و سختی های زیادی را دیده است. لذا گناه آنچه را که متحمل شده از خود دور می کند و بر گردن آنها می اندازد.

۳- میزان مسئولیت، به اندازه توانایی و قدرت است. حکام هم قدرت و توانایی دارند، اما قدرت و توان خود را در جایی که باید، به کار نگرفتند و چنان نبودند که خدا فرموده است:

﴿الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾^۱

«آن مؤمنانی که خدا بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند، و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند...».

و هیچ شکی در این نیست که مسئولیت بخش بزرگی و چه بسا بیشترین بخش مسئولیت وضعیت فعلی، بر گردن حکام است، ولی باز

تأکید می‌کنم که حکام نیز در بیشتر اوقات، شبیه ملت خود هستند. آنها حاصل و تراوش جوامع خود هستند. حتی حاکمانی که بر ملت خود تحمیل می‌شوند، تا زمانی حکومت آنها دوام پیدا می‌کند که ملت آنها قومی باشند که با آنها کنار بیایند و نسبت به ظلم و ستمی که بر آنها می‌رود، اعتراضی ننمایند و همچنان ساکت باشند. در این باره حدیثی نقل شده که پیامبر ﷺ فرموده است:

(كَمَا تَكُونُوا يُولِي عَلَيْكُمْ)

«هرگونه باشید بر شما [همانگونه] حکومت می‌شود.»^۱

مسئولیت علماء

آیا مسئولیتی هم متوجه علما می‌شود؟ چون آنها وارثان پیامبرند و مردم را به سوی حق دعوت می‌نمایند و آنها را هدایت می‌کنند و خدا از آنها تعهد گرفته است که دین خدا را برای مردم توضیح دهند و احکام آن را مخفی نکنند.

هر چند دسته‌ای از علما در بیان کردن دین خدا و ابلاغ آن کوتاهی می‌کنند و دسته‌ای در خدمت حکومت هستند و علم را در

۱. دیلمی در مُسند الفردوس از ابی بکره با سند ضعیف و بی‌هقی با اسناد منقطع. طبرانی نیز حدیثی را به همین معنا از حسن روایت کرده که: شنید مردی از دست حجاج دعا می‌کند. به او گفت: این کار را نکن. کسی از خود شما بر شما حاکم شده است. من می‌ترسم که اگر حجاج بمیرد یا برکنار شود، میمون و خوک بر شما حاکم شوند. چون روایت شده است که «اعمال شما، عمال (کارگزاران) شما هستند.» و هرگونه باشید همانگونه هم بر شما حکومت می‌شود. ر. ک. كشف الخفاء و الالباس ج ۲/ ۱۶۶ حدیث ۱۹۹۷.

خدمت سیاست قرار داده‌اند و مانند دستگاه جوجه‌سازی دستگاهی به نام «فتوا مطابق نیاز» را ساخته‌اند.^۱ حقیقت این است که امروزه علمای دینی مانند گذشته افراد حاضر در میدان نیستند تا جایی که کسانی که دستگاههای تبلیغاتی و صدا و سیما را در اختیار دارند، از کسانی که در منابر حرف می‌زنند بر مردم تأثیر بیشتری دارند، هر چند که هیچ سخن و گفتار دیگری دارای قدرت و نیروی سخن دینی نیست. از طرف دیگر علمای دینی امروز کارمند حکام شده‌اند و دولت است که سرپرستی و عزل و نصب آنها را در اختیار دارد و لذا مانند علمای سلف نیستند که مشغول شغل و تجارت و... باشند، از لحاظ مادی خودکفا باشند.

نقل می‌شود گویا از حاکمی دربارهٔ علت قدرت امام حسن بصری و بلند قدری او سؤال می‌شود. آن حاکم با کمال صراحت می‌گوید: «ما به دین او محتاجیم، ولی او به دنیای ما هیچ احتیاجی ندارد».

حال اگر علما به آنچه نزد حاکم است محتاج باشند و حکام از آنچه علما دارند بی‌نیاز باشد چه؟! با این وجود دسته‌ای از علما رسالت خود را ادا نموده و پیامش را ابلاغ کرده و در راه ابلاغ و ادای رسالت و امانت خود هم رنجها و زجرهای زیادی را متحمل شده است. تا جایی که عده‌ای از آنها سر خود را در راه خدا تقدیم کرده‌اند!!

۱. اشاره به خوش خدمتی پاره‌ای از دانشمندان اندک مایهٔ علوم دینی در کشورهای عربی، به حکام زر و زور است. (مترجم)

مسئولیت توده مردم

آیا ملت یا توده مردم نیز مسؤولند؟ حقیقت این است که مسؤولیت، مشترك است و هر دسته از مردم به اندازه تواناییهایی که در اختیار دارند، مسؤولند. به طوری که مسؤولیت عالم از جاهل، قدرتمند از ناتوان و ثروتمند از فقیر بیشتر است. هرچند که همه مسؤولند، اما هر کدام به اندازه خودش. پیامبر ﷺ هم همه را در جای خودش مسؤول می داند و می فرماید:

(كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ)

«همه شما نگاهبانید و همه شما نسبت به آنچه نگاهبانید، مسؤولید».

اسلام هم مانند مسیحیت و...، دسته و طبقه خاصی را به نام «مردان دین» نمی شناسد که فقط آنها در برابر دین مسؤول باشند، بلکه برعکس در اسلام هرکسی مرد دین خود و در برابر آن مسؤول و پاسخگو است. همه افراد امت اسلامی هم در برابر احکام دین خدا و شریعت آن و امر به معروف و نهی از منکر، ضامن هستند:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ...﴾^۱

«مردان و زنان مؤمن، دوستان و یاوران یکدیگرند. همدیگر را به کار

نیک می خوانند و از کار بد باز می دارند».

یادم می آید که يك بار پس از يك سخنرانی، یکی از شنوندگان به فرد سخنران - که از داعیان اسلامی بود گفت: مدت سی سال است که شما فقط حرف می زنید. بگو بینم چه کاری کرده اید؟ داعی هم با

يك جواب قانع کننده به او گفت: شما هم مدت سی سال است که گوش می دهید، شما چه کار کرده اید؟! .

این سخن درستی است. یعنی آنچنان که گوینده مسئول است، شنونده نیز مسئولیت دارد. مسئول تبدیل حرف به عمل و تئوری به واقعیت. هرچند که باز درجه مسئولیت فرق می کند.

مسئولیت حرکت اسلامی

در اینجا دستها به حرکت‌های اسلامی جدید اشاره می کنند که گویا مسئولیت مشکلات و ناراحتیهایی نظیر سردرگمی، پاره پارگی و نابودی امت اسلامی بر عهده آنهاست و انتظار می رود با وجود اعتماد توده مردم به آنها و جمع شدن دهها هزار نفر «جنگجوی روز و خداپرست شب» در میان آن و گذشت مدت زمانی که از دوران شکل گیری، بلوغ و رشد آن می گذرد، بتواند روند حرکت امت اسلامی را به ساحل سلامت رهبری کند و در سایه رهبری آن، خوابها به تحقق برسند و دردها التیام پیدا کنند. لذا در اینجا لازم است دمی با حرکت اسلامی باشیم و به محاسبه و ارزیابی عملکردهای آن پردازیم.

صلی الله
وآله وسلم

کتابخانه مکتبه محمد رسول الله

<https://t.me/ketabdiny>

دمی با حرکت اسلامی

امیدها به حرکت اسلامی بسته شده تا کشتی امت اسلامی را با داشتن جهت‌نمای هدایتگری چون کتاب خدا و سنت پیامبر و نقشه کامل و مفصلی چون شریعت اسلامی و میراث جاودانه‌اش، امت اسلامی را از راه درست به سرمنزل مورد انتظار برساند. البته منظور من از حرکت اسلامی، حرکت معین و مشخصی نیست که دارای این وصف ویژه - یعنی حرکت اسلامی - باشد. مثلاً اخوان المسلمین که به قول دکتر اسحاق موسی الحسینی، مادرِ حرکتهای اسلامی و بزرگترین آنها می‌باشد.

منظور من از به کار بردن واژه حرکت اسلامی، تمام کارهای اسلامیِ گروهیِ مردمی حساب شده است که از دل توده مردم سرچشمه گرفته باشد و صادقانه بیانگر شخصیت، دردها، امیدها، عقاید، افکار، ارزشهای ثابت، آرمانهای تازه و تلاش آنها برای وحدت زیر لوای عقیده اسلامی پس از فروپاشی قلعه «خلافت» باشد.

بدین ترتیب تمام جماعتها و گروههایی که در راه تجدید دین اسلام، تحکیم شریعت و احیاء امت اسلامی و بازگرداندن آن به

جایگاه طبیعی و تاریخی خود در رهبری جامعه و اجرای قوانین اسلامی در تمام زمینه‌های اعتقادی، تعبدی، اخلاقی، عملی، فکری، تشریعی، توجیهی، قضایی و اجرایی زندگی تلاش می‌کنند، مشمول عبارت «حرکت اسلامی» می‌شوند. با این حال حرکت اسلامی تاکنون نتوانسته کشتی نجات را به ساحل آرامش و مورد انتظار برساند و آرزوهای بزرگ خود و امت اسلامی را تحقق بخشد.

درباره این شکست و علل و عوامل آن، چه از طرف دوستان و چه از طرف دشمنان حرکت اسلامی، حرفهای زیادی زده شده است که آیا علت این شکست، عوامل خارج از خود حرکت اسلامی بوده؟ مانند موانع، صخره‌ها، جریانهای توفانی دریا، دزدان دریایی، زیردریاییهای دشمن یا عوارض دیگری که متوجه يك کشتی می‌شوند و دفع آنها در حدّ توان نیروهای آن کشتی نیست. لذا مانع ادامه حرکت آن گشته و باعث می‌شوند که مسیر خود را تغییر دهد و دچار ضررهای غیرمنتظره و پیش‌بینی نشده‌ای شود و کشتی، ناخدا، دریانوردان و سرنشینان آن را غرق کند.

یا نه علت این شکست، عواملی از درون خود حرکت بوده است؟ بدین معنی که علت غرق کشتی و...، عوامل خارجی نبوده، بلکه عیب، از خود کشتی بوده است. مثلاً برای رویارویی با باد و توفان شدید، در مواقع لزوم آمادگی نداشته یا ناخدای آن ناشی بوده و...؟ یا دریانوردان و خدمه آن، کشتی را به طرف صخره‌ها و جریانهای دریایی خطرناک برده‌اند، ولی قبلاً برای رویارویی با این خطرات، محاسبه دقیق نکرده بودند؟

شاید انصاف و بررسی واقعیت این امر از نزدیک، به ما این حق

را بدهد که بگوییم هر دو عامل (داخلی و خارجی) در این امر دخیل بوده‌اند و درست نیست وقتی که می‌خواهیم تاریخ يك حرکت را بررسی نماییم، یا آن را مورد نقد قرار دهیم، یکی از این عوامل را نادیده بگیریم و بار تأثیر آن را بر دوش عامل دیگر بگذاریم و در این قضیه نیز مثل سایر قضایا به ورطه افراط یا تفریط بیفتیم.

درست است عده‌ای از ما وجود عوامل خارجی (خارج از حرکت) را انکار می‌کنند و آن را خیال و توهم می‌دانند. مانند تخیل و توهم قدما از غول، یا عنقا، و... حتی یکی از دوستان روزی به من گفت: اصلاً چیزی به نام صلیبیون که شما همواره از آن حرف می‌زنید وجود ندارد، بلکه صرفاً بحث از آن دارای مصالحی هست و شما به همین خاطر مردم را به آن مشغول می‌کنید. البته شما هم می‌دانید که این سخن درست نیست و نادرست بودن آن را واقعیات و اسناد و مدارك زیادی به اثبات می‌رسانند.

در مقابل این دسته، عده‌ای دیگر تمام علل و عوامل شکست را ناشی از دخالت عوامل خارجی و تأثیر آن بر قدرتهای حاکم در داخل می‌دانند و گاهی طرفداران این نظریه نقش این عوامل خارجی را چنان بزرگ می‌کنند که گویی عوامل خارجی، خدایی هستند که سرنوشت و خیر و شر همه امور در دست آن است و حکام و رهبرانی که امروزه بر کشورهای ما حاکمیت دارند و امر و نهی می‌کنند، صرفاً عروسک‌هایی هستند که دستهای پنهان با طنابهای نامرئی آنها را می‌گردانند.

بنابراین بر این اعتقادند که نه در حرکت اسلامی عیبی هست و نه می‌توان آن را مورد محاسبه قرار داد و خودش هم نباید خود را عامل این شکستها بداند یا از اهداف و اصول خود دست بردارد. [به نظر

من] اعتدال و اتخاذ موضع میانه بین این دو دیدگاه بهتر و اصلاً تنها موضع صحیحی است که علم و عدل هم آن را حمایت می کنند.

گستره مسؤولیت حرکت

بنده معتقدم که اگر حرکت اسلامی را مسؤول این شکست و تمام تباهیها، تفرقه‌ها و عقب‌ماندگی‌ها بدانیم، تا اندازه‌ای ناعادلانه است. حرکت اسلامی نیز محصول عصر جمود، استعمار و دوران حکومت بی‌دینی پس از استقلال است. حرکت اسلامی به اندازه اسباب، امکانات مادی و معنوی که خداوند متعال برای آن فراهم کرده، بعضی از آن را به کار گرفته، بعضی را به کار نگرفته و بعضی دیگر را درست به کار نبرده است، مسؤول است و در این هیچ شکی وجود ندارد.

با این همه حرکت اسلامی در آنچه که نسبت بدان کوتاهی کرده یا به نحوی در تحقق بخشیدن به آنها شکست خورده، تا اندازه‌ای معذور است. حرکت اسلامی تنها عامل و [حتی] قوی‌ترین عامل مؤثر در مسیر حوادث و مشکلات امت اسلامی نیست. حرکت اسلامی هم، حرکتی است در کنار سایر حرکات و جریانی است در کنار سایر جریانات.

حرکت اسلامی حرکتی است که قوای طاغوتی داخلی که از اسلام می‌ترسند و قوای استعماری خارجی که از اسلام بدشان می‌آید، با آن مقابله می‌کنند. نتیجه این برخورد هم این است که هنوز از مشکلی نجات پیدا نکرده که با مشکل تازه‌ای دست به گریبان

می شود و پیش از آنکه زخمهای قبلیش التیام پیدا کنند، بار دیگر زخمی و مجروح می شود.

علاوه بر این درست نیست که ما پیروزی و شکست را مقیاس درست و نادرستی یا حق باطل بودن يك حرکت قلمداد کنیم. به طوری که هرکس موفق و پیروز شد، درست باشد و هر کسی شکست خورد باطل و نادرست باشد. این مقیاس مردود است و دین و منطق و تاریخ و واقعیت موجود، بطلان آن را اعلام می کنند. حرکت اسلامی پیش از هر چیز حرکتی است که از مردم می خواهند، کژی ها و کاستیها را برطرف کنند، تباه شده ها را اصلاح نمایند و آنچه را از دست داده اند، جبران نمایند.

بدیهی است که کسی که مردم را به چیزی دعوت می کند، گاهی پیروز می شود و گاهی شکست می خورد. گاهی دعوتش مقبول مردم است و گاهی مردم به آن جواب رد می دهند. مثلاً حضرت نوح (ع) با آخرین توان و امکاناتی که در اختیار دارد، با وسایل گوناگون و در زمانهای مختلف، در راه هدایت و دعوت قومش تلاش می کند، اما با مقاومت آنها در برابر خودش و روی گردانیشان از او حتی از طرف نزدیکترین کسان خود (همسر و پسرش) روبه رو شد:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا* فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا* وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾^۱

«نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی ایمان به

تو) فراخواندم ... * اما دعوت و فراخواندند تنها بر گریز ایشان افزود! ... * من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا (ایمان بیاورند و) تو آنان را پیامرزی، انگشتهای خود را به گوشه‌هایشان فرو کرده‌اند (تا ندای حق را نشنوند) و جامه‌هایشان را بر سر کشیده‌اند (تا قیافه مرا نبینند) و (در فسق و فجور و ظلم و زور بیشتری فرو رفته‌اند و بر کفر) پافشاری کرده‌اند و سخت سرکشی نموده و بزرگی فروخته‌اند ... ».

مؤمنینی را هم که خداوند از آنها در سوره «بروج»^۱ نام می‌برد جان خود را در راه خدا قربانی کردند، ولی نتوانستند در حیات خود برای دعوتشان پیروزی کسب کنند. همچنین قرآن پیامبرانی را نام می‌برد که [پیش از پیروزی در دعوت خود] مرده‌اند. یا به وسیله دشمنان خود به درجه رفیع شهادت رسیده‌اند.

﴿... ففريقاً كذبتم وفريقاً تقتلون ...﴾^۲

«... عده‌ای را تکذیب نمودید و [آنها] را دروغگو خواندید و جمعی را کشتید ...».

البته منظور من [از آوردن این آیات قرآنی] این نیست که حرکت اسلامی مورد هیچ مؤاخذه و بازخواستی قرار نمی‌گیرد و از هر حساب و کتابی پاک و مبرا است یا اینکه همچنانکه عده‌ای از دعوتگران مخلص و پیروان حرکت اسلامی که حرکت اسلامی، و خود اسلام را با هم خلط نموده‌اند فکر می‌کنند که حرکت اسلامی بالاتر از آن است که آن را نقد کرد یا [برای اصلاح کارهایش] بدان پیشنهاداتی ارائه داد. چون اینها فکر

۱. سوره البروج، هشتاد و پنجمین سوره مبارکه قرآن و دارای بیست و دو آیه می‌باشد. (مترجم)

۲. البقره / ۸۷.

می‌کنند که نقد حرکت اسلامی، یعنی نقد اسلام. همچنانکه دشمنان اسلام و لائیکها نیز دچار چنین اشتباهی شده‌اند و با نقد حرکت‌های اسلامی، گمان می‌کنند که اسلام، احکام و قوانین آن را نقد کرده‌اند.

حرکت اسلامی چیزی جز حرکت انسان‌هایی نیست که برای پیروزی دین اسلام و عملی شدن رسالت آن در زندگی انسانها تلاش می‌کنند و از وسایلی که به نظرشان برای تحقق بخشیدن به اهداف مورد نظر در خدمت دین خود، نزدیکتر است استفاده می‌کنند و ادعا نمی‌کنند که این اجتهاد و نظر آنها وحی الهی بوده و قابل هیچ گونه بحث مناقشه‌ای نیست و اصلاً فکر نمی‌کنند که یکی از آنها مرجع است و تنها حرف‌های او مقبول است و دیگر هیچ اعتراضی بر او وارد نیست.

بنابراین ما باید در داخل بدنه حرکت اسلامی به دنبال «علل ذاتی» بگردیم که حرکت را از رسیدن به اهداف خود در برپایی جامعه اسلامی موعود و تجدید حیات امت اسلامی براساس عقیده اسلامی و شریعت آن بازداشت. اینک از میان این عوامل به چند عامل بارز و مشخص اشاره می‌کنیم.

۱- ضعف «خود انتقادی»

اولین چیزی که افراد با بصیر موجود در حرکت اسلامی - به معنای وسیع و فراگیر آن - از آن شکایت می‌کنند این است که خودانتقادی در آن ضعیف است. هرچند که کاملاً نادیده گرفته نشده و گاهگاهی صورت می‌گیرد. نقد خود یا خودانتقادی، به تعبیر اسلامی ما یعنی محاسبه نفس لوامه‌ای است که قرآن هم بدان اشاره کرده و حدیث

پیامبر ﷺ هم در این باره روایت شده است که :

(الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ)^۱

«عاقل کسی است که خودش را مورد محاسبه قرار دهد».

و عمر بن خطاب گفته است :

(حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ زِنُوا أَعْمَالَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ عَلَيْكُمْ)

«خودتان را مورد محاسبه قرار دهید قبل از آنکه مورد محاسبه قرار گیرید و اعمال و کردار خود را ارزیابی کنید . قبل از آنکه مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرید».

و دسته‌ای از سلف صالح نیز فرموده‌اند :

(الْمُؤْمِنُ أَشَدُّ حِسَابًا لِنَفْسِهِ مِنْ سُلْطَانٍ غَاشِمٍ وَمِنْ شَرِيكِ شَحِيجٍ)
«مؤمن خود را بیشتر از سلطان ستمگر و ظالم و شریک طمعکار و حریص مورد محاسبه قرار می‌دهد».

و همچنانکه يك فرد باید خودش را به خاطر تفریط در انجام فرایض الهی و کم‌کاری در ادای حقوق مردم مورد محاسبه قرار دهد به امید اینکه امروز خود را بهتر از دیروز و فردایش را نیکوتر از امروز کند، به همین صورت يك جماعت و گروه نیز باید با خود چنین کنند.

خداوند این امت را از اینکه بر ضلالت و گمراهی اجتماع کنند محفوظ داشته، ولی جماعتی از آنها را معصوم نداشته که دیگر این جماعت خطا و اشتباه نکنند. به ویژه در قضایا و مسائل اجتهادی که

۱. به روایت احمد و ترمذی. ترمذی آن را «حسن» دانسته است. ابن ماجه و حاکم نیز آن را روایت کرده‌اند و حاکم آن را «صحیح» دانسته، ولی ذهبی با او در این باره اختلاف نظر دارد. (مؤلف)

در آن آراء و نظرات، یکسان نیستند و موضعگیری هر صاحب رأی قابل صواب و خطا است.

البته خطا، اگر از روی اجتهاد باشد، صاحب آن مأجور است؛ چه فرد باشد چه گروه، ولی اجتهاد در مجال عمل، مانند اجتهاد در مجال فتوا، با توجه به شرایط زمان و مکان تغییر می کند. خطا هم ممکن است ناشی از ضعف بشری باشد که این هم با ایمان و تقوا هیچ منافاتی ندارد؛ چرا که این، از لوازم بشری ماست و هر انسانی ممکن الخطاست^۱ و در این راه پای کسانی لغزید که از ما از نظر ایمان کاملتر و از نظر میزان عمل نزد خدا دارای میزان سنگین تری هستند. یعنی اصحاب رسول اکرم علیهم السلام. به عنوان مثال قرآن درباره غزوه اُحُد فرموده است:

﴿أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲

«آیا (به ناله و فغان افتاده اید و بی حال و زبون شده اید) هنگامی که مصیبتی (در جنگ احد) به شما دست داده است (و می گوید:) این (کشتار و فرار) از کجاست؟! و حال آنکه (در جنگ بدر) دو برابر آن (پیروزی) کسب کرده اید. (و از طرف کشته و اسیر گرفته اید؟!) بگو: (این شکست خوردن و کشته شدن) از ناحیه خودتان (و نتیجه مخالفت با رهنمودهای رسول خدا و حرص و آرتان) است. بی گمان خداوند بر هر چیزی تواناست (و پیروزی و شکست در حیطه اختیار اوست) ...».

۱. دسته ای انسان را جایز الخطا می دانند. به نظر می رسد ممکن الخطا، درست تر باشد.

(مترجم).

۲. آل عمران/ ۱۶۵.

و بعضی از عوامل ضعفی را که از آنها نمایان شد بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّوتَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ تَتَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ...﴾^۱

«و در آن هنگام که آنان را (در آغاز جنگ احد) با کمک و یاری او از پای درمی‌آوردید، خداوند به وعده خود (که پیروزی بود ...) با شما وفا کرد، تا آنگاه که سستی کردید و در امر (ماندن در سنگرها و رها کردن آنجاها) به کشمکش پرداختید و اختلاف ورزیدید، و پس از آنکه آنچه را دوست می‌داشتید، به شما نشان داد، (که غلبه بر دشمن بود) نافرمانی کردید (و دو دسته شدید) دسته‌ای از شما خواهان کالای دنیا (یعنی غنائم جنگ شده) و دسته‌ای خواستار آخرت (یعنی رضایت‌الله و پاداش اخروی) گردید ...».

تا جایی که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ می‌فرماید:
(مَا كُنْتُ أَعْرِفُ أَنَّ فِينَا مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ)

«تا زمانی که این آیه نازل نشده بود، نمی‌دانستم که در میان ما [اصحاب پیامبر] کسانی هستند که طالب دنیا هستند».

حرکت اسلامی هم باید گاهگاهی با خودش خلوت کرده و خود را برای رفع نواقص و بازنگری در امور خود مورد محاسبه قرار دهد و یاران خود را برای ارائه پیشنهادات و انجام نقد - هرچند که تلخ و دردناک باشد - تشویق کند. آنچنانکه عمر بن خطاب - رضی الله عنه - می‌گفت:

(رَحِمَ اللَّهُ امْرَأًا أَهْدَىٰ إِلَىٰ عُيُوبِ نَفْسِي)

«رحمت خدا بر کسی که عیبهای نفسم را چون هدیه‌ای به من تقدیم نماید.»
حرکت اسلامی تنها مال خودش نیست، بلکه از آن همه امت اسلامی و تمام نسلهای آینده هم هست. لذا باید عوامل قوت و ضعف خود را بشناسد تا از آن درس عبرت بگیرد.

دسته‌ای از پیروان مخلص حرکت اسلامی از فتح باب خودانتقادی می‌ترسند که مبدا نظریات موافق و مخالف آشوبی به پا کنند و بیش از آنچه حرکت اسلامی را به صلاح نزدیکتر کنند آن را به تباهی بیشتر بکشند. این همان عذری است که دسته‌ای از علمای گذشته برای «سد باب اجتهاد» آن را سفارش کرده و دستاویز خود قرار داده‌اند، تا بدین وسیله راه را به روی مدعیان و بچه‌ها! ببندند و آنها دیگر نتوانند در مورد خدا حرفهایی بزنند که در مورد آنها علمی ندارند یا از روی جهل فتوا صادر کنند و از این طریق هم خود گمراه شوند و هم دیگران را به گمراهی بکشانند.

درحالی که حقیقت این است که باب اجتهاد باید به روی کسانی که خود را قادر بر آن و اهل آن می‌دانند باز باشد تا در پایان، چیزی جز امور سودمند باقی نماند و چیزی غیر از «صحیح»، درست نباشد و به قول قرآن:

﴿... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي

الْأَرْضِ...﴾^۱

«... اما کفها (بی‌سود و بیهوده بوده و هرچه زودتر) دور انداخته

می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است، در زمین ماندگار می‌گردد...».

اینان همچنین از این می‌ترسند که مبادا این نقدها، افکار بعضی از رهبران حرکت اسلامی را به صورت اتهام، نمایان کنند یا رأی دشمنان آنها را بپذیرند و در کنار آنان قرار بگیرند. لذا کسی که رأی فردی مثل «حسن البنا»، «ابوالاعلی مودودی»، «سید قطب» یا «مصطفی السباعی» و دیگر رهبران فکری و اهل حرکت را نقد کند، گویی می‌خواهد به اینها اتهام بزند تا در امامت و قهرمانی آنها شک کند. درحالی که نقد فکر - چه علمی و چه مربوط به امور حرکت - هیچ ربطی به شخصیت علمی، دینی و اخلاقی آن صاحب نظر ندارد. علاوه بر این فکر و اندیشه این بزرگواران ملك شخصی آنها نیست، بلکه از آن نسلهای مسلمان است و آنها نه تنها حق دارند، بلکه واجب است مواضع اجماع، اختلاف، نزدیکی و دوری افکار متفکرین و بزرگان خود از حق را بشناسند.

طرفداران این افکار و روشها نیز هرگز خود را معصوم قلمداد نکرده‌اند و به افکار و اندیشه‌های خود رنگ قداست و خداگونگی نداده‌اند، بلکه برعکس حسن البنا به عنوان یکی از این متفکرین در اصول بیست گانه خود تأکید کرده است که کلام هر فردی غیر از پیامبر اسلام ﷺ هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم به نقد کشیده می‌شود.^۱

سید قطب هم دیدگاهها و نظریات خود را در خلال مراحل مختلف حیات پربار خود تغییر داد و از مرحله يك منتقد ادبی صرف

۱. مسلمانان شیعه مذهب بنا به اصول و مبانی خود دیدگاهی غیر از این دارند. (مترجم)

که مجذوب بلاغت و فصاحت قرآن شده بود، یعنی دوره‌ای که «التصویر الفنی فی القرآن»^۱ و «مشاهدة القيامة فی القرآن»^۲ را نوشت، به یکی از نویسندگان مسلمانی تبدیل می‌شود که مردم را به عدالت اجتماعی اسلام و نظام آن برای زندگی، دعوت می‌کند. یعنی مرحله «العدالة الاجتماعية فی الاسلام»^۳ و «السلام العالمی و الاسلام»^۴. پس از آن به يك دعوتگر حرکت اسلامی تبدیل می‌شود که در روش تغییر اجتماعی و نگاه به جامعه، دارای افکار خاص خود است و این بار به جای دعوت مردم به نظام اسلامی، آنها را به عقاید اسلامی دعوت می‌کند. یعنی مرحله «المعالم فی الطريق»^۵ و چاپ دوم تفسیر «فی ظلال القرآن».

خود ایشان هم این تغییر و تحول را برای شاگردانش بیان می‌کند. یکی از شاگردان سید از ایشان سؤال می‌کند که: پس شما هم مانند شافعی [رحمه الله] دارای دو مذهب قدیم و جدید هستید؟ سید در پاسخ می‌گوید: بله، ولی شافعی رحمه الله در فروع دین تغییر کرد و من در اصول تغییر و تحول پیدا کردم!! . چه کسی می‌داند شاید بحث و بررسی منتقدانه در مورد يك نظر

-
۱. این کتاب تحت عنوان نمایش هنری در قرآن به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)
 ۲. این اثر به صورتی آشفته و پریشان تحت عنوان دورنمای رستاخیز در قرآن به فارسی برگردانده شده است. (مترجم)
 ۳. این کتاب نیز با اضافات و تعلیقات فراوانی تحت عنوان عدالت اجتماعی در اسلام به فارسی ترجمه و چندین بار چاپ شده است. (مترجم)
 ۴. این اثر نیز تحت عنوان اسلام و صلح جهانی به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)
 ۵. این اثر نیز يك بار تحت عنوان «چراغی بر فراز راه» و يك بار تحت عنوان «نشانه‌های راه» به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)

حداقل در بعضی موارد برای يك صاحب نظر نمایان کند که مذهب قدیم او از دیدگاه جدیدش به حقیقت نزدیکتر است. جناب ابوالاعلی مودودی هم از بعضی از نقدهایی که «سید ابوالحسن ندوی» در مورد افکار ایشان انجام داد، با آغوش باز استقبال کرد و برعکس پیروان و شاگردانش ذره‌ای ناراحت نشد.

اینها همچنین از این می‌ترسند که دشمنان حرکت اسلامی از این خودانتقادیها سوءاستفاده کنند. به طوری که با جمع کردن نقاط ضعف حرکت اسلامی در يك جا و بررسی و ارائه آنها از دید خود و بزرگ کردن آن ضعفها بدون توجه به شرایط زمانی، مکانی و علل و عوامل آن، سعی کنند آنها را در جهت مشوش ساختن و بی‌ثبات جلوه دادن آن مورد استفاده قرار دهند.

البته من خودم هم این مسأله را مورد بعضی از مسائلی که در مورد موانع داخلی حرکت اسلامی از رسیدن به مقصود که در کتاب «الحل الاسلامی» نوشته بودم تجربه کردم. به طوری که طرفداران گرایشهای چپی آن مطالب را مورد استفاده قرار داده بودند، اما عبارات آن را پس و پیش و احياناً حذف و اضافه کرده بودند و آنها را مانند شاعر مستی ارائه کرده بودند که گفته بود:

مَا قَالَ رَبُّكَ وَيْلٌ لِّلَالِي سَكُرُوا

بَلْ قَالَ رَبُّكَ: وَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَا

خداوند نگفت که وای بر شرابخواران

بلکه خداوند گفت وای بر نمازگزاران

با وجود این، این گونه سوءاستفاده یا تحریف مطالب نمی‌تواند

مانع نقد علمی دلسوزانه باشد؛ چرا که درست نیست تشخیص حق

به خاطر ترس از باطل، پنهان بماند. چون مردم سخنان خدا را نیز تحریف کردند، ولی با وجود این، آیات الهی همچنان نورافشان و هدایتگر باقی ماندند و کاملاً معلوم است سخن ما که بشریم از سخن خدا محترم تر نیست.

۲- چنددستگی و اختلاف

از جمله آفاتی که حرکت اسلامی معاصر با آن درگیر است، همین چنددستگی و پاره پارگی است که بین گروهها و جناحهای مختلف آن مشاهده می کنیم. به طوری که هرگروهی از آن به تنهایی خودش را جماعت مسلمین می داند نه جماعتی از مسلمین و فکرمی کند که حقیقت مطلق در گرو پیروی از افکار آنهاست تا جایی که خارج بودن از گروه یا جناح آنها، مساوی گمراهی است و ورود به بهشت و نجات از عذاب الهی، تنها مخصوص افراد آنهاست و بس، و خودشان فرقه نجات یافته و دیگر گروهها، فرقه های نابودشونده و راه گم کرده اند. اگرچه دسته ای از آنها این حرف را بر زبان نرانده اند، با زبان حال گفته اند.

گویی بیماری و آفت چنددستگی از محیط امت اسلامی به محیط حرکت اسلامی انتقال پیدا کرده است و این همان چیزی است که دعوتگران مخلص و دلسوزی که خواستار پیروزی و موفقیت تلاشهای اسلامی و مستقیم ماندن مسیر حرکت آن هستند، از آن می نالند و اگر موضعگیری فکری جماعتهای اسلامی به همین صورت کنونی بماند، این ناله و شکوا ادامه خواهد داشت و این هم البته راه را بر تمام نزدیکیهای حقیقی می بندد.

بنده عرض کردم نزدیکی نه وحدت؛ چرا که من تعدد جماعت‌هایی را که در راه اسلام کار می‌کنند، انکار نمی‌کنم و انتظار ندارم همه آنها در يك جماعت واحد گرد هم آیند و يك سازمان و يك رهبری واحد آنها را هدایت کند. هرچند که این رؤیای شیرینی است، ولی در راه تحقق پیدا کردن آن موانع و مشکلات فراوانی وجود دارد که به سادگی قابل هموار کردن نیستند مگر اینکه انسانها به فرشته‌های بالدار تبدیل شوند.

البته این تعدد هم هیچ مانعی ندارد به شرط اینکه تعدد تنوع و تخصص باشد نه تعدد تضاد و تناقض. مثلاً دسته‌ای در پاك کردن عقیده اسلامی از خرافات و شرك و سازگار کردن عقاید مسلمانان با قرآن و سنت تخصص داشته باشد. دسته‌ای دیگر در تصحیح عبادات و پاك کردن آن از انواع بدعت و شوائب و آگاه کردن مردم به امور دینشان متخصص باشد. دسته‌ای دیگر به مسائل و مشکلات خانواده و زن، دعوت به حجاب شرعی و مقابله با برهنگی و خودباختگی توجه کنند. دسته‌ای دیگر به کارهای سیاسی و شرکت در انتخابات فعالیت نمایند و دسته‌ای دیگر در حد توان خود در همه این میادین یا در دسته‌ای از آنها تلاش کنند. البته می‌توان گفت که بعضی گروه‌ها می‌توانند با مردم یا با یکدیگر کار کنند.

دسته اول عواطف را مخاطب قرار می‌دهند و احساسات را برمی‌انگیزانند. درحالی که دسته دیگر عقول و افکار و به‌ویژه عقل و خرد مجذوب‌شدگان فرهنگ و تمدن غربی با دو شاخه لیبرالیسم و سوسیالیسم آن را مخاطب قرار می‌دهند و بدین ترتیب جماعت‌های اسلامی و کار آنها مطابق اهتمام و هدفی که خود را وقف آن کرده‌اند، متنوع می‌شود. البته اگر هرکسی فقط به يك کار بپردازد، آن را خوب

انجام می دهد و در آن متخصص می شود.

دعوت به وحدت همواره کارساز نیست. به طوری که می توان یکی از عوامل جدایی و تفرقه را علاقه شدید و بیش از حد به وحدت تلاشگران و دعوتگران اسلامی یا آنچه که «حرکت اسلامی جهانی واحد» نامیده شده است، دانست.^۱ چون اگر اجتهاد کسی او را به روشی مغایر یا حرکتی جدا [از این حرکت واحد] رهنمون کند، به جدایی طلبی یا جاخالی کردن یا برهم زدن وحدت یا سایر تهمتها و اتهاماتی که فایده ای جز ازدیاد تفرقه و جدایی دلها از یکدیگر ندارند، متهم می شود و به این دلیل علاقه شدید به وحدت تمام گروهها، خود عاملی می شود برای تفرقه و جدایی.

به نظر می آید راه بهتر، به رسمیت شناختن تعدد اجتهادات و تنوع روشهای (عمل و حرکت)، به خاطر اختلاف نظرگاهها و زاویه های دید، اختلاف در ترتیب اهداف، به کارگیری وسایل، مشخص کردن اولویتها، حدود و اندازه موانع و سایر چیزهایی که اجتهاد و فتوا در آنها به تناسب زمان و مکان و وضعیت و موقعیت تغییر می کند، باشد. هر مجتهدی هم در اجتهاد خود نصیبی دارد و هر انسانی نیز مطابق نیتش محاسبه می شود.

این چیزی نیکو و مفید است به شرط اینکه همه نسبت به یکدیگر حسن ظن داشته باشند و در مواضع اختلاف، تسامح به خرج بدهند و در مسائلی که میان آنها رخ می دهد، باهم همکاری کرده و

۱. ظاهراً منظور جناب قرضاوی کتاب «نحو حركة اسلامية عالمية واحدة» نوشته استاد

فتحی یکن است. (مترجم)

یکدیگر را راهنمایی و ارشاد نمایند و درمسائل بزرگی نظیرمسأله «کیان اسلامی» و «آینده اسلامی» صف واحدی را تشکیل دهند و در يك جبهه با دشمن مشترك خود مانند یهودیت، صلیبیت، کمونیسم و لائیکها بجنگند و فرموده خداوند متعال را همواره مد نظر داشته باشند که:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُيُوتٌ مَرُوضٌ﴾^۱

«خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او متحد و یکپارچه در

خط وصف واحدی می رزمند انگار دیوار سُربی بزرگی هستند ...»

رهبران حرکت‌های اسلامی هم باید سعی کنند که بین گروه‌های داعی و تلاشگر در راه اسلام، نزدیکی و سازگاری برقرار کنند؛ چرا که جوانان باسواد و تحصیلکرده‌ای در سرزمینهای عرب نشین از هرکدام از آنها^۲ طرفداری می کنند و در اینجا بیشتر منظور چند جماعت و گروه از آنهاست.

أ. جماعت اخوان المسلمین

ب. جماعت سلفیین

ج. جماعت الجهاد

د. حزب التحریر الاسلامی

۱. الصف/۴.

۲. در سرزمینهای غیرعربی نیز جماعت‌هایی نظیر جماعت اسلامی پاکستان و هند، حزب السلامة و جماعت نور در ترکیه*، جماعت شباب المسلم و حزب الاسلامی در مالزی و ...، پیدا می شود.

* بنیانگذار این حرکت یکی از مسلمانان کُردزبان ترکیه‌ای به نام مرحوم بدیع الزمان سعید نورسی است. کتاب مستقلی در باب حیات و زندگانی ایشان به همین قلم ترجمه شده که ان شاء الله به زودی چاپ می شود. (مترجم)

لذا باید متفکرین و صاحب نظران این جماعت ها را به کنفرانسهای فراخواند که وظیفه آنها مشخص کردن مواضع یکدلی و اتحادی که باید در آن همکاری داشته باشند، نزدیک کردن فاصله و شکاف [موجود] در موارد اختلافی که هر کدام از طرفین سعی می کنند از عقیده خود دفاع کنند، کاستن از شدت مجادله در جزئیاتی که هیچ عاقلی مایل به ادامه آنها نیست، پیدا کردن حسن ظن نسبت به دیگران در مواردی که از نظر رأی و عمل با جماعتشان موافق نیستند، در دست داشتن سند عمل یا وثیقه شرف در پایان تحقیقات و بررسیهای خود تا امکان اینکه همه گروهها و جماعتها با هم در مورد آن توافق داشته باشند و در میدان نبرد علیه دشمن واحدی که امروزه از نظر تعداد و امکانات و ترفند فراوانند، صف واحدی را تشکیل دهند.

به نظر من تلاش برای بزرگ جلوه دادن تفرقه ها و چنددستگیها و گسترش شکاف موجود میان آنها کاملاً اشتباه است. درحالی که همه آنها مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، بلکه بهتر و واجب تر از این، کم کردن فاصله بین آنها و تاجایی که امکان دارد، از بین بردن ناسازگاری و خشونت در روابط میان آنهاست.

بنده معتقدم که اصول بیست گانه ای که امام شهید حسن البنا وضع کرده و آن را اساسی برای وحدت فهم تلاشگران راه اسلام قرار داده و آن را با حکمت و میانه روی فراوانی صیقل داده، می تواند برای توافق فکری مشترك بین جماعت هایی که قبلاً آنها را نام بردیم، محور خوبی باشد به شرط اینکه تلاشگران اسلامی دارای نیت صادقی باشند. هرچند که در اصل امام شهید این اصول را بر وحدت جماعت های دینی مصر تألیف کرده است تا به جای تفرقه و تبادل

اتهامات بر آنها توافق کنند و به يك وحدت نسبی برسند. این البته در کنار قاعده «المنار طلایی» مشهوری است که می گوید: ما در آنچه با هم توافق داریم، همکاری می کنیم و در آنچه با هم اختلاف داریم یکدیگر را معذور می داریم.^۱

من کسی را مانند شهید حسن البنا ندیده‌ایم که در مناسبت‌های گوناگون نسبت به ائتلاف و اتحاد جماعتها و گروههای تلاشگر در راه اسلام این همه علاقمند و مُصرّ باشد و برای راه پیدا کردن به دلها پر مداراترین راه را انتخاب کند. در رساله «المؤتمر السادس»^۲ می گوید: «و اما موضع ما نسبت به همه هیأت‌های اسلامی با وجود گرایشهای مختلف، موضع حبّ و برادری و تعاون و دوستی است. آنها را دوست داریم و به آنها یاری می‌رسانیم و مجاهدانه تلاش می‌کنیم تا دیدگاه‌هایمان را به هم نزدیک کنیم و افکار مختلف خود را چنان با هم سازگار کنیم که در سایه تعاون و حبّ، حق پیروز شود و هیچ رأی فقهی یا اختلاف مذهبی، نمی‌تواند ما را از هم دور کند و بین ما فاصله بیندازد؛ چرا که دین خدا سهل و ساده و آسان است... و خداوند ما را برای يك طرح ایده‌آل موفق کند. چون ما حق را در قالب و شیوه‌ای متعال جستجو می‌کنیم. چنانکه دلها را شیفته کند و قلبها را آرام نماید و ما معتقدیم که روزی فرا خواهد رسید که اثری از اسم و لقب عوامل صوری تفرقه و پرده‌های نظری (موانع)، باقی نخواهد ماند و جای آن را وحدت عملی خواهد گرفت. صفوف گردانهای سربازان

۱. گوینده اصلی این سخن حکیمانه، دعوتگر نامدار مرحوم رشیدرضا، صاحب مجله المنار و از شاگردان مبرز و باوفای مرحوم شیخ محمد عبده است. (مترجم)

۲. اجلاس یا کنفرانس ششم.

محمدی گرد هم می آیند. چنانکه دیگر جز برادران مسلمانی که برای دین تلاش و در راه خدا جهاد می کنند کسی باقی نماند:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱

«و هرکس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از

زمره حزب الله است و) بی تردید حزب الله پیروز است ...»^۲

حرکت اسلامی نباید افراد برجسته و قدرتمندی را که در میدان عمل برای اسلام - هرچند به صورت انفرادی - کار می کنند نادیده بگیرد؛ چرا که آنها در محیط و در میان شاگردان خود دارای تأثیر می باشند و هرکدام از آنها مکتب فکری و پیروان خاص خود را دارد و هیچ شکی نیست که در میان این دسته، افراد صادق و مخلصی هستند که اگر عزم خود را جزم نمایند و راه را درست انتخاب کنند، می توانند افکار عمومی را به تحرك درآورند و آنها را هدایت نمایند.

البته دعوت و فراخوان ما برای کارهای گروهی منظم و برنامه ریزی شده به این معنی نیست که ما اعتبار و ارزش کسانی را که خارج از محدوده ها و چارچوبهای گروهی کار می کنند، ملغی می دانیم؛ چرا که ممکن است آنهایی که به صورت فردی کار می کنند، دارای عذر موجه یا موانع مادی و معنوی باشند که آنها را از عمل گروهی منظم و طراحی شده باز می دارند. هرچند که آنها هم باید با فکر، دل و تلاش خود کار گروهی و دسته جمعی ملتزم به شریعت اسلامی، یاری کنند هرچند که خودشان عضو رسمی و فعال آن گروه نباشند.

۱. المائدة / ۵۶.

۲. برای اطلاع بیشتر ر. ک: مجموعة الرسائل الامام شهيد حسن البنا صص ۳۲۳ - ۳۴۶.

دارالدعوة ۱۹۹۰ م. (مترجم)

نمونه بارز این افراد، شخصیت‌های پاکدل و مخلصی است که در بعضی از ادارات و سازمانهای حکومتی، نظیر وزارت اوقاف و امور دینی، دانشگاهها و مؤسسات اسلامی و غیره کار می‌کنند. لذا نادیده گرفتن آنها صرفاً به خاطر ارتباط آنها با حکومت درست نیست و چه بسا این افراد بتوانند با توجه به امکانات و تأسیساتی که در اختیار دارند، برای تلاش‌ها و فعالیتهای اسلامی خدمات ارزشمند وثمرتمری را انجام دهند.

۳- غلبه گرایش عاطفی بر رویکرد عقلی و علمی

از جمله آفاتی که حرکت اسلامی با آن دست به گریبان است، غلبه عاطفه بر ناحیه عقلی و علمی است.

اهمیت عاطفه در حرکت اسلامی

البته من نمی‌خواهم با این کار، جنبه عاطفی در حرکت اسلامی حذف شود تا جایی که حرکت اسلامی بر اساس عقلانیت صرف بنا شود و از هرگونه تأثیر بر احساسات و عواطف دور باشد. نه، چون این نه تنها مخالف سیر حرکت اسلامی است، بلکه با طبیعت و روح دین نیز مخالف است.

اسلام با اینکه احترام خاصی برای عقل قائل است و مردم را به فکر و اندیشه دعوت می‌کند با این حال اسلام دین فلسفی، عقلی خشک و بی‌روح نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند بُعد عاطفی را در تعالیم اسلامی انکار کند. مانند حب و بغض به خاطر خدا، شاد شدن

از یاری و توفیق الهی، اندوهگین شدن از معصیت خدا، ترس، امید و احوال روانی دیگری که اهل تصوف به آنها توجه کرده و آن را در آثار خود به تفصیل مورد بحث قرار داده‌اند آنچنان که در آثاری مانند «منازل السائرین» هرّوی و شرح آن به نام «مدارج السالکین» اثر ابن قیم و کتب دیگری از این دست دیده می‌شود.

این بخش (بخش عاطفی) جایی است که در آن هیچ اختلافی وجود ندارد و جدالی درباره آن صورت نمی‌گیرد؛ چرا که اسلام برای این آمد که عقل و قلب انسان را با هم مورد خطاب قرار دهد و لذا همچنانکه کسانی را که عقل خود را به کار نمی‌اندازند و سعی نمی‌کنند امور را بفهمند مذمت می‌کند، آنها را نیز که دل‌هایشان در یاد خدا و امور حقّی که نازل فرموده خشوع و خضوع ندارند، نکوهش می‌کند. لذا اسلام هم به جانب عقلی اهتمام می‌نماید و هم به جانب عاطفی. در اینجا کافی است به این حدیث متفق علیه توجه کنیم که می‌فرماید:

(ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا. وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ. وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ - بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ - كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَّفَ فِي النَّارِ)

«سه چیز هست که هرکسی آنها را داشته باشد، شیرینی و طعم ایمان را می‌چشد. اول اینکه خدا و رسولش نزد [آن] شخص از همه چیز دیگر دوست‌داشتنی‌تر و محبوب‌تر باشند. دوم اینکه شخص را به خاطر خدا، دوست داشته باشد. سوم اینکه شخص بازگشت به کفر را - پس از آنکه خدا او را از شرّ آن نجات داد - مانند انداخته شدن در آتش ناپسند بدارد.»

از طرف دیگر طبیعت حرکت اسلامی راهی برای زنده کردن احساسات ایمانی به شمار می‌رود و برافروختن شعله عواطف اسلامی،

جزئی از رسالت آن - که همانا رسالت اسلام هم هست - می باشد. البته برای به وجود آوردن مقداری حماسه آفرینی چاره‌ای جز توجه به بُعد عاطفی نیست تا از این طریق نیروهای اسلامی را برای تلاش و بذل (نفس و نفیس) و پیوند دلها با رشته محبت و اخوتی که حیانا تا درجه ایشار و جانفشانی هم بالا می رود، وادارد.

جماعت اسلامی نیز که برای پیروزی اسلام بدان چشم دوخته شده همچنانکه بر وحدت مفاهیم و يك سازمان بودن استوار می شود، بر وحدت احساسات و عواطف و ایجاد پیوند میان آنها با رشته محبت الهی هم استوار می گردد و این همان چیزی است که خدا بر رسولش منت گذاشته که :

﴿... هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَضْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱

«... او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد... * و (خدا بود که عربها را با وجود دشمنانگی شدیدشان در پرتو اسلام دگرگون کرد و) در میان آنان الفت ایجاد نمود (و دلهای پر از حقد و کینه آنان را به هم نزدیک و مهربان کرد، به گونه‌ای که) اگر همه آنچه در زمین است صرف می کردی نمی توانستی میان دلهایشان انس و الفت برقرار سازی، ولی خداوند (با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت؛ چرا که او عزیز و حکیم است (و بر هر کاری توانا و

کارش از روی فلسفه و حکمت انجام می‌پذیرد (...). «...»
 شهید حسن البنا هم در سخنان هفتگی خود - سخنان سه‌شنبه -
 بر اینکه سخنان خود را با احیاء دلها به وسیله ایمان و محبت شروع کند
 پافشاری می‌کرد و خود او این کار را «عاطفه سه‌شنبه» می‌نامید. به
 همین خاطر هم «اخوت و برادری» را به عنوان یکی از ارکان بیعت قرار
 داد و از سخنان جاودانه‌اش این است که می‌گفت: دعوت ما بر سه پایه
 استوار است: فهم دقیق، ایمان عمیق، محبت و عشق. این جایگاه
 عاطفه در تعالیم اسلام و حرکت اسلامی است.

منظور از غلبه بُعد عاطفی چیست

منظور این است که عواطف و احساسات بر عملکردها و روابط
 حاکم و بر تفکر و رفتار غالب شود و به اعمال، اقوال و موضع‌گیریهای
 ما در مورد اشخاص و گروهها جهت ببخشد و بدین ترتیب عاطفه بر
 عقل و احساسات بر علم مقدم شوند. البته این گرایش نسبتاً فراگیر
 که به غالب کردن عاطفه بر عقل و علم تمایل دارد، دارای دلایل و
 مظاهر متعددی است که به چند مورد از آنها اشاره می‌شود.

۱- کم شدن تحقیق، برنامه‌ریزی و ارزیابی

علی‌رغم آنچه که اسلام مردم را به عقل و علم دعوت می‌کند و
 مسلمانان را به احترام گذاشتن به علل و اسباب انجام کارها، رعایت
 سنن الهی، احتیاط و آینده‌نگری تشویق می‌نماید، با این حال حرکت

اسلامی به این مسأله توجه چندانی ندارد. بنده يك روز در خدمت یکی از داعیان بزرگوار، ضرورت برنامه‌ریزی و نقشه‌ای که براساس بررسی واقعیت اجتماعی طرح شده باشد را مطرح نمودم. ایشان در جواب گفتند: آیا دعوت مردم به سوی خدا و یادآوری اسلام به آنها، به نقشه و آمارگیری نیاز دارد؟

این درحالی است که پیامبر ﷺ پس از هجرت به مدینه خواست مسلمانان را سرشماری کنند. آمارگیری انجام شد و پس از آن تعداد مسلمانان، يك هزار و پانصد نفر اعلام شد و این مسأله را مسلم و بخاری نیز روایت کرده‌اند. البته این هم دال بر این است که پیامبر اسلام ﷺ خواسته است تا به صورت عملی و دقیق، میزان نیروی انسانی را برآورد کند تا از این طریق برنامه‌ها و موضعگیری‌هایش، بر درایت و بینة استوار باشد.

بنابراین بررسی و تحقیق درباره وضعیت کنونی مسلمانان، حرکت اسلامی و نیروهای مخالف اسلام، جمع‌آوری معلومات و اطلاعات لازم در مورد آنها، تحلیل علمی و واقع‌بینانه این معلومات و استخراج نتایج لازم برای اجرا و قرار دادن آن نتایج در جایگاه واقعی خود، يك امر ضروری و حتمی است.

با این همه پیوسته دسته‌ای از طرفداران کارهای اسلامی قبل از هر کسی طرفداران تحقیق و پژوهش را با حرفها و کارهای خود تحت فشار قرار می‌دهند و از دست آنها اظهار ناراحتی و عصبانیت می‌کنند و از این رهگذر «تحقیق و بررسی» در مورد هر طرح و اندیشه‌ای به معنی «دست به سر کردن» یا «دست به دست کردن» است و این هم به معنی مرگ تدریجی آن است.

دوستی دارم که هروقت می خواستیم تحقیق و پژوهش کنیم و کاری مانند آنچه که اقتصاددانان به آن «تحقیق مفید» می گویند انجام دهیم، می گفت: تحقیق، بعداً؛ مهم این است که ما اکنون کار را شروع کنیم، پیش برویم و ساکن و متوقف نباشیم. من به کارهای ناقص ایمان دارم! ما کار را ناقص یا اشتباه شروع کنیم، دیگری می آید نقص ما را کامل و خطای ما را تصحیح می نماید.

البته این حرف نیز دارای علل و عوامل خاص خود است، ولی آنچه که تجارب آن را به اثبات می رسانند این است که تصحیح کار غلط و راست کردن طرح کج و معوج، از شروع هزارکاری که درست آغاز شده باشند، به مراتب مشکل تر است و چه بسا دعوتگران مخلص، زحمات طاقت فرسایی را در راه تصحیح و رفع نواقص کارهای انجام شده می کنند، اما بی نتیجه است. البته گاهی مفید بوده، اما واقعاً بعضی از کارهای ناقص انجام شده، قابل اصلاح و بازسازی نیستند؛ چون از اول نادرست شروع شده اند.

ازجمله چیزهایی که باید در مورد آن برنامه ریزی نمود، جهت دادن به سرمایه های جوان برای تخصص پیدا کردن در برجسته ترین سطوح در تمام حوزه های زندگی، مثل حوزه های علمی، شرعی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، تربیتی، آموزشی، اداری و سایر چیزهایی که خلأها و شکافها را پر و مشکلات را در جامعه در حال مرگ معاصر در عالم کامپیوتر و سلاحهای اتمی و جنگ فضایی و مهندسی زیست شناسی (ژنتیک) و... رفع می کند. عالمی که هر روز چیز تازه ای را به دنیای علم و تکنولوژی می افزاید. درحالی که مسلمانان به جنگها و مشاجرات داخلی خود می پردازند و

دنیا و تجدد و پیشرفت را به بازی می گیرند، یا خود را به گفتن سخنان بی فایده مشغول می کنند.

بنابراین چاره‌ای جز متخصص شدن نداریم. تخصصی که در نظر شریعت اسلامی از جمله فروض کفایه‌ای است که بر امت اسلامی واجب می باشد. البته در متخصص شدن نیز نباید تمام نیروها و امکانات را در يك زمینه متراکم کرد و از دیگر حوزه‌ها و زمینه‌ها غافل ماند. به طوری که جامعه اسلامی اگر بدانها احتیاج پیدا کرد، فرد متخصصی را در آن زمینه نداشته باشد. خداوند متعال هم در قرآن کریم مسلمانان عصر پیامبر ﷺ را از اینکه همه به جهاد بروند باز می دارد. با اینکه جهاد دارای این همه فضل و منزلت است، ولی نباید به خاطر آن از دیگر زمینه‌هایی که چیزی از جهاد کمتر ندارند، غافل باشند. یعنی فقه^۱ در دین سعی در راه فهم درست دین و می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۲

«مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (برای گرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی شوند) باید از هر قوم و قبیله‌ای عده‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا به تعلیمات اسلامی آشنا گردند و هنگامی که به سوی قوم و قبیله خود برگشتند (به تعلیم مردمان پردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان

۱. منظور از فقه در دین، فهم عمیق و همه‌جانبه امور دینی است نه فقه به معنای مصطلح (مترجم).

۲. التوبه / ۱۲۲.

پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند ...».

از طرف دیگر باتوجه به اینکه ما آمادگی نداریم و دشمنان ما طرح و برنامه دارند، می بینیم که آنها ثمرات کار و مبارزه ما را به یغما می برند و ما غافل و بی خبریم. درحالی که به اعتراف صاحب نظران بی طرف و مورخین منصف شرق و غرب، اسلام محرّک و سرچشمه تلاشها و منبع انفجار نیروی تمام حرکت‌های ضد استعماری غرب و شرق و صهیونیستی بوده است، ولی با کمال تأسف می بینیم که اسلام می کارد، اما درون نمی کند و از ثمره محصول خود استفاده نمی کند. برعکس، غیرمسلمانان، لائیکها و دشمنان پنهانی کینه ورز و نیرنگ باز اسلام، با خوشحالی در انتظار می مانند تا محصول، آماده برداشت شود و ناگهان از مخفیگاههای خود بیرون می پرند و درصاف مقدم جهاد و مبارزه قرار می گیرند و سروصدای بزرگ و عظیمی را برپا می نمایند و با این کار، گوشها، چشمها و دلها را مجذوب خود می کنند تا به تنهایی غنیمتها را ببرند و محصول پیروزی را برداشت کنند.

بارها اتفاق افتاده است که آنها را در لباس اسلام دیده ایم و با نام اسلام حرف می زنند، اما دل آنها از نور اسلام خالی است و زندگی آنها اصلاً با رنگ و بوی اسلام آشنایی ندارد. لذا امت اسلامی فریب سیمای ظاهر و سخنان فریبنده آنها را می خورد و فکر می کند آنها هم بویی از اسلام برده اند و ... تا اینکه قدرت می یابند و زمام امور را به دست می گیرند، آن وقت از چهره خود پرده برمی دارند و سیمای حقیقیشان نمایان می شود و این بار از اسلامی که با نام آن به قدرت و حکومت رسیدند، اظهار تنفر و بیزاری و انزجار می کنند و این همان

چیزی است که به وضوح در مورد کمال آتاترک که ملت ترکیه را با نام اسلام و تحت لوای آن رهبری کرد، صدق می‌کند. ملت مسلمان ترکیه هم با دادن خون و جان و مال خود تا پیروزی رضایت داد و حتی مردم مسلمان سراسر جهان به تشویق مصطفی کمال پرداختند و او را به «مصطفی کمال غازی» ملقب ساختند تا جایی که شوقی درباره او قصیده‌ای دارد و در یکی از ابیات آن می‌گوید:

الله اکبر! چه فتح و پیروزی شگفتی است!!

ای خالد ترک! خالد عرب^۱ را زنده کن
مردم از این پیروزی خوشحال بودند، ولی دیری نپایید که عروسی به عزا تبدیل شد. چون «غازی» که مردم او را شمشیر تیز و بُران راه اسلام تصور می‌کردند خنجر زهرآلودی شد که بر پشت یا سینه اسلام فرود آمد و نیروهای خود را در راه براندازی خلافت، نابودکردن اسلام و الغاء وجود اجتماعی آن از سطح زندگی ملت مسلمان ترکیه به کار گرفت^۲ و این برای سراسر دنیای اسلام فاجعه‌ای دلخراش بود که باز امیرالشعراء احمد شوقی^۳ در شعری در رثای خلافت گفته است:

آوازا و ترانه‌های عروسی رفتند و صدای ناله و نوحه برگشت
و خبر مرگ [خلافت] بین جشن و شادی رسید

۱. منظور از خالد عرب، خالد بن ولید است. (مترجم)
۲. برای تفصیل بیشتر این حوادث به کتاب «گوشه‌ای از زندگانی و خاطرات بدیع الزمان سعید نوری» نوشته حبیب محمد سعید ترجمه زاهد ویسی مراجعه شود. (مترجم)
۳. جناب احمد شوقی در اصل کُرد است. خود او در یک بیت می‌گوید:
سَمِعْتُ بِأُذُنِي مِنْ أَبِي وَهُوَ قَائِلٌ مِنْ الْكُرْدِ أَصْلِي، جِئْتُ فِي الْعَرَبِ نَاشِئًا
با گوش خودم از پدرم شنیدم که می‌گفت: اصل و نسب من از کُرد است، ولی در میان عرب‌ها بزرگ شده‌ام. (مترجم).

[خلافت] در روز زفاف با لباس خودش کفن شد
و هنگام دمیده شدن سپیده صبح دفن گشت

۲- شتابزدگی

عجله و شتابزدگی از آثار غلبه عاطفه و احساسات بر منطق، عقل، علم و برنامه ریزی است. انسان شتابزده، نه صبر را می شناسد و نه با آرامش و تأنی پیوندی دارد؛ چرا که می خواهد امروز بکارد و فردا درو کند. حتی می خواهد صبح نهالی را بکارد و عصر همان روز محصولش را بچیند و این هم با سنتها و قوانین خداوند متعال در هستی و جوامع بشری مخالفت تام دارد. چون هر چیزی در قانون خدا، وقت مشخص و مراحل معینی دارد.

[مثلاً] خداوند عالم را در شش مرحله خلق فرمود. درحالی که می توانست بگوید کُن ... فیکون، ولی خداوند خواست با این کار به ما آرامش و صبر و تأنی را بیاموزد. خدا می توانست حضرت نوح (ع) و همراهان ایشان را از همان اول یاری کند و پیروز گرداند، اما نکرد. برعکس حضرت نوح را به حال خود گذاشت تا مدت نهصد و پنجاه سال، شب و روز، پنهان و آشکار به دعوت مردم بپردازد. پس از همه اینها، او را با کشتی که حضرت نوح با دست خودش ساخته بود، نجات داد نه اینکه آن کشتی را برای او از آسمان فرستاده باشد.

خداوند می توانست حضرت محمد ﷺ را از همان اول پیروز و دشمنانش را با انواع عذابها نابود کند و دیگر خود و یارانش را در معرض آن همه زحمت و شکنجه قرار ندهد. حتی می توانست به آنها

بفرماید که برای دفاع از خود در برابر نیروهای متجاوز طاغوتی، به جهاد هم نپردازند و برای کسب قدرت و مملکت به آنها بگویند: «دست نگه دارید و فقط نماز بخوانید»، ولی چنین نکرد و به آنها دستور داد که جهاد کنند و خداوند بر پیروز کردن و موفق گردانیدن آنها قادر و توانا است.

لذا هیچ تعجبی ندارد که خداوند به پیامبر ﷺ و مؤمنینی که با او بودند - رضی الله عنهم اجمعین - امر فرموده که صبر داشته باشند و عجله نکنند تا امر الهی [طبق قوانین مخصوص خود] به تحقق برسند:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾^۱

«پس (در برابر اذیت و آزار کافران) شکیبایی کن. آن گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختیها) شکیبایی کرده‌اند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن ...»

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾^۲

«پس شکیبایی داشته باش. وعده خدا به طور مسلم حق است. هرگز نباید کسانی که ایمان ندارند، مایه خشم و ناراحتی تو گردند (و) عدم ایمان ایشان، تاب و توان و صبر و شکیبایی را از تو سلب کند ...»

﴿وَأَصْبِرْ مَا صَبَرَكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَخْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ﴾^۳

۱. الاحقاف / ۳۵.

۲. الروم / ۶۰.

۳. النحل / ۱۲۷.

«و (ای پیغمبر! تو نیز در برابر مصائب و صحنه‌های جانسوزی که در راه تبلیغ رسالت آسمانی خواهی دید) شکیبایی کن و شکیبایی تو (و هرکس دیگری) جز در پرتو (لطف رحمان و به یاری و) توفیق یزدان میسر نیست. (اگر کافران ایمان نیاوردند،) بر آنان اندوهگین مشو و در برابر مکر و نیرنگی که می‌ورزند (و توطئه‌هایی که به راه می‌اندازند) ناراحت و نگران مباش (و خویشتن را در پناه خدا دار...) ...».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ...﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر شداید و ناملایمات) شکیبایی ورزید و (در مقابل دشمنان) استقامت و پایداری کنید و (از مرزهای مملکت خویش) مراقبت به عمل آورید و از (خشم) خدا بپرهیزید تا اینکه رستگار شوید...».

شتابزدگی، حرکت اسلامی را چنان‌کرده که قبل از رسیدن موقع مناسب، وارد میدان نبرد شود یا دست‌به‌کارهایی بزند که از حوزه امکانات و تواناییهای آن خارج است و همزمان با شرق و غرب بجنگد و وارد جاهایی بشود که نتواند از آنها خارج شود. درحالی که خدا ما را جز به اندازه تواناییهایمان مسئول نکرده و اجازه نداده است که چنان بارهای سنگینی را حمل کنیم که در حد توان ما نیستند و به این صورت آنها و خودمان را نیز در معرض بلا و نابودی قرار دهیم. خداوند فرموده است:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾^۲

۱. آل عمران/ ۲۰۰.

۲. التغابن/ ۱۶.

«پس آنقدر که در توان دارید از خدا بهر اسید و پرهیزگاری کنید...».

رسول گرامی اسلام هم فرموده است:

(إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ)

«هر وقت من شما را به چیزی امر کردم، مقداری از آن را انجام دهید که می‌توانید (در حد توان شماست)».

باز فرموده است:

(مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ)

«هر کس از شما منکری را مشاهده کرد، با دستش [با قدرت] آن را تغییر دهد. اگر کسی این را کار را نتوانست با زبانش. اگر کسی این را [هم] نتوانست با قلبش و البته این ضعیف‌ترین درجه ایمان است».

می‌بینیم که پیامبر ﷺ برای ایجاد تغییر، به درجات مختلف قائل شده و آنها را براساس توانایی درجه‌بندی کرده است. بنابراین انسان مسلمان اگر توان خود را در امری به کار گرفت و امری که در حد توان او نیست رها کرد، هیچ گناهی ندارد.

خداوند و رسول گرامی اسلام ﷺ عجله را به خاطر آثار و نتایج سوئی که دارد، مورد نکوهش قرار داده‌اند و در این باره آیات قرآنی که سوء عاقبت و پیامدهای شوم عجله را مورد اشاره قرار داده - هر چند که عامل وانگیزه آنها مقاصد بزرگ‌هم باشد - کافی است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَغْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى، قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي وَاعْجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى﴾ * قَالَ فِينَا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ وَأَضَلَّهُ

السَّامِرِيُّ^۱

«موسی پیش تر خود را به کوه طور رسانید. (بدو گفتیم:) «ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که (در آمدن به کوه طور) بر قوم خود پیشی گیری؟ ... * (موسی) گفت: آنان به دنبال من بوده و (هرچه زودتر به خدمت می رسند) پروردگارا! من به سوی (میعادگاه و محضر وحی) تو شتاب کردم تا (هر چه زودتر احکام و قوانین تو را دریافت کنم) و به بندگان برسانم و از من) خشنود شوی ... * (خدا) فرمود: ما قوم تو را بعد از (رهسپار شدن) تو (بدینجا) آزمایش کردیم (و آنان از عهده امتحان برنیامدند) و سامری^۳ ایشان را گمراه و از راه به در کرد ...».

علامه آلوسی هم در تفسیر آیه فرموده است که «ف» در عبارت «فَإِنَّا قَدْ ...» برای تعلیل و بیان دلیل چیزی است که از عبارات پیشین فهمیده می شود. گویی خداوند فرموده است درست نیست که از قوم خودت پیشی بگیری و نسبت به آنها عجله روا داری و کار آنها را به هر دلیلی مورد اهمال و سستی قرار دهی. چون آنها به دلیل اینکه تازه برای پیروی کردن از تو، با تو پیمان بسته اند و نیز به دلیل شدت حماقت خود، در حالی به سر می برند که در معرض مکر شیطان هستند و او می تواند آنها را گمراه کند.^۳ زمانی نیز که حضرت موسی (ع) به میان

۱. طه / ۸۳-۸۵.

۲. سامری: مردی از اهالی فلسطین و از اقلیم سامره بود. به مصر کوچید و بعدها همراه بنی اسرائیل از آنجا خارج شد. او منافق بود و چنین وانمود می کرد که به موسی ایمان دارد و کفر خود را مخفی می کرد ...». تفسیر نور، ص ۳۶۱. با اندکی تصرف.

۳. روح المعانی جلد ۱۶ / ص ۲۴۳.

قومش برگشت و به خاطر کاری که در غیاب او انجام داده بودند کاملاً خشمگین بود، سر برادرش (هارون) را گرفت و گفت:

﴿قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا، أَلَا تَتَّبِعُنِ أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَبْنَؤُ أَمْ لَا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾^۱

«موسی درحالی که از آنچه شنید و دید، سخت متأثر بود) گفت:

ای هارون! هنگامی که دیدی آنان گمراه می شوند، چه چیز مانع از آن شد که (جلو ایشان را بگیری و نگذاری به بیراهه بروند؟) و از من پیروی نکنی؟ (مگر هنگامی که می خواستم به میعادگاه بروم، نگفتم در میان قوم من جانشین من باشی و به اصلاح پرداز و راه تباهکاران را در پیش مگیر؟) * آیا از دستور من سرپیچی کردی؟ ...، هارون گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه موی سرم را (بر دست بیچ) من ترسیدم که (اگر با ایشان شدت عمل نشان دهم) بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی ...».

می بینیم که موضع هارون با وجود زشتی کاری که قومش کرده بودند، موضع تأنی، حوصله و آرامش بود تا بدین وسیله وحدت گروهی را تا آمدن برادرش موسی حفظ کند و با او دربارهٔ علاج کار آنها مشاوره کند. در حدیث پیامبر ﷺ هم آمده که:

(الْإِنَاءُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ)

«تأنی و آرامش از خداست و عجله از شیطان است».^۲

۱. طه/ ۹۲-۹۴.

۲. ترمذی آن را از حدیث سهل بن سعد روایت کرده و آن را «حسن» دانسته است. ابن ابی شیبہ و ابویعلی هم آن را از حدیث انس روایت کرده اند.

باز فرموده است :

(يُسْتَجَابُ لِلْعَبْدِ^۱ مَا لَمْ يَعْجَلْ : يَقُولُ دَعْوَتُ رَبِّي فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي)

«از بنده دعاهایی قبول می شود که در آنها عجله نداشته باشد و بگوید به

درگاه پروردگارم دعا کردم، ولی مستجاب نشد».^۲

من چقدر آرزو کردم و در مناسبتهای مختلف اعلام کردم که حرکت‌های اسلامی در مواقعی که آزادی فعالیت و کار دارند، به ذخیره کردن و پس انداز نیز پردازند و دیگر [در این موقع] خود را به مقابله و جنگ و جدالی که بدخواهان شتابزده اسلام آنها را تحریک می کنند یا حقه بازهایی که برای آن نقشه کشیده اند که آنها را در آن جنگ و جدال وارد کنند، مشغول نسازند و خود را به نشر دعوت حکیمانه و نیکو به سوی اسلام صحیح در تمام زمینه ها و تربیت دقیق و کامل عقلی، روحی، جسمی، اجتماعی فرزندان بزرگ شده با اسلام و برای اسلام مشغول کنند و از این فرزندان برای حل مشکلات، کاستن از گرفتاریها و مشکلات، استوار کردن گامهای خود و...، استفاده نمایند و اندیشه به کارگیری قدرت و خشونت و مقابله با نیروهای حاکم را کنار بگذارند. بیست سال این کار را انجام دهد پس از آن خواهد دید که با این کار يك «انقلاب صلح آمیز» را در سراسر اجتماع به راه انداخته و انقلاب فکری، روانی و اخلاقی را بدون به کارگیری اسلحه و اعلام جنگ و جهاد به تحقق رسانده است.

آنچه که همواره بیم آن می رود، این است که نیروهای مخالفی که

۱. در ریاض الصالحین لأَحَدِكُمْ آمده است. (مترجم)

۲. متفق علیه از حدیث ابوهریره.

از اسلام می‌ترسند، حرکت اسلامی را به حال خود نمی‌گذارند که رشد و نمو و گسترش پیدا کند. لذا ممکن است با حرکتها و حمله‌های غافلگیرانه و ناگهانی به نیروهای اسلامی شبیخون بزنند و جمع آنها را متفرق کرده و سیر حرکت آن را به تعویق بیندازد و نگذارند به انتشار مورد انتظار برسد.

این حرف درستی است، اما خود حرکت اسلامی نیز تا حدودی در این امر مقصر است؛ چرا که بارها اتفاق افتاده که خود آنها نیروهای در کمین نشسته دشمن را تحریک می‌کنند و با مانور و نمایش نیروی مردمی خود به صور گوناگون احساس ترس آنها را برمی‌انگیزانند. درحالی که حکمت اقتضا می‌کند، حرکت اسلامی باید قدمهای حساب شده‌ای بردارد و تا می‌تواند نگذارد دشمن بر او تسلط پیدا کند و از خدا بخواهد که آن را بدون دردسر و در سلامت کامل نگه دارد و هرگاه هم که خداوند بلایی را مقدر فرمود، هیچ چاره‌ای جز صبر و شکیبایی نیست.

۳- مبالغه

یکی دیگر از پیامدهای ناگوار عاطفه، مبالغه و سردرگمی است و این یکی از آفاتی است که امت اسلامی بدان دچار شده است. به طوری که ما مسلمانان متأسفانه در بزرگترین مسائل خود، همواره به جانب افراط و تفریط گرایش پیدا می‌کنیم و کم اتفاق می‌افتد که موضع میانه‌ای را که خداوند با آن امت اسلامی را توصیف فرموده است، اتخاذ کنیم:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾^۱

«و بی گمان شما را ملت میانه روی کرده ایم ...».

این درد و آفت به محیط حرکت اسلامی نیز سرایت کرده است. به طوری که مبالغه و سرگردانی، علامت مشخصه آن شده است و چه در وصف خود، چه در نقد دیگران و سایر مواضع، گرفتار این بلا شده است و به همین خاطر «تر» و «ترین» در میان آنها شایع شده و کلماتی نظیر بزرگتر، قوی تر، برتر، ایده آل تر، کوچکتر، ضعیف تر، بدتر و ...، در میان آنها رواج دارد و الفاظ و اوصاف اشرافی و پر سر و صدا و جملات هیجان آور در میان آنها رونق فراوانی پیدا کرده است.

ما در توصیف خود خیلی مبالغه می کنیم و در نقد دیگران نیز بسیار بی انصافی به خرج می دهیم. البته هیچ عاقلی در اینکه ما به خود و تمدنمان افتخار کنیم با ما مخالفتی ندارد. این کار برای امتی که می خواهد قیام کند و به آسمان عروج نماید، به ویژه زمانی که با هجوم فرهنگی درگیر است و می خواهد آن را از ریشه برکند و خودباوری را در خود زنده کند واجب است، ولی خطر اینجاست که این افتخار و مباهات، باعث خودبینی و غروری شود که انسان را کر و کور کند؛ چرا که عجب و خودبینی، یکی از سه عامل نابودی و هلاکی است که در حدیث شریف پیامبر ﷺ از آن نام برده شده است.^۲

۱. البقره/ ۱۴۳.

۲. متن حدیث این است که «سه چیز کشنده است: کینه ای که به فرمان آن عمل شود. هوای نفسی که از آن پیروی شود و اعجاب و شگفتی که انسان نسبت به خود دارد». طبرانی آن را از انس و ابن عمر روایت و در «الاوسط» ذکر کرده است و البانی هم آن را در الجامع الصغیر ذکر کرده است.

البته این مسأله هم در مورد فرد و هم درباره گروه صادق است. خداوند متعال نیز در قرآن کریم به این آفت اشاره کرده و فرموده است:

﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا...﴾^۱

«... در جنگ حنین ... بدانگاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرور انبوه لشکر شدید)، ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند (و گره از کارتان نگشادند) ...».

ابن مسعود هم فرموده است:

(إِنَّمَا الْهَلَاكُ فِي اثْنَيْنِ: الْعُجْبُ وَالْقَنُوطُ)

«هلاک در دو چیز است: یکی عُجب و دیگری یأس».

امام غزالی هم در توضیح این فرمایش گفته است: «ابن مسعود این دو حالت را به این دلیل با هم ذکر کرده است که سعادت و خوشبختی از طریق کار و تلاش و جدیت و آستین بالا زدن به دست می آید. انسان مأیوس کار نمی کند چون به نظر او به دست آوردن آنچه که او می خواهد، غیرممکن است. از طرف دیگر انسان متکبر و خودبین نیز فکر می کند که کار انجام شده و به مراد خود رسیده است. لذا کار نمی کند. چون آنچه که موجود است دیگر طلب نمی شود و آنچه که طلب آن محال است، مورد طلب قرار نمی گیرد. حال چون به نظر انسان متکبر، سعادت موجود حاصل است و در نظر انسان مأیوس نیز حصول سعادت محال است، ابن مسعود به دلیل اشتراك موجود بین هر دو طرف این دو عامل (عجب و یأس) را با هم ذکر کرده است.»^۱

ما در نقد خود درباره دیگران و خصوصاً درباره تمدن غربی

مبالغه می‌کنیم. ما انکار نمی‌کنیم که در تمدن غربی آفات اساسی غیرقابل انفکاک وجود دارد؛ چون این آفات لازمه تمدن غربی و جزئی از اساس آن است. نظیر ماتریالیسم، سود انگاری (اصالت منفعت)، نژادپرستی و...، ولی درست نیست نقاط قوت این تمدن را از یاد ببریم. اولاً به خاطر انصاف، در ثانی: برای بهتر شناختن دشمن هم که شده نباید آنها را نادیده بگیریم.

از جمله نقاط قوت غرب، پیشرفت آنها در علوم تجربی، اداره امور و سازماندهی، همکاری یا عمل گروهی، اهتمام به اخلاق اجتماعی، احترام به انسان، آزادی و حقوق او به ویژه در سرزمینهای اروپایی، طرفداری از آنها از شوری و مقاومت در برابر ظلم حکام و استبداد آنها نسبت به ملت می‌باشد.

در اینجا بهتر است يك نمونه از فرهنگ غنی اسلامی خودمان را ذکر کنم که به ما سیمایی از انصاف و دادگری پیشوایان نیکوکار ما نسبت به دیگران و اعتراف آنها به فضل و برتری غیرمسلمانان را نشان می‌دهد هرچند که با هم میانه خوبی هم نداشته‌اند. این سخن نیز داستانی نیست که در کتابهای ادبی، زندگینامه یا تاریخ نقل شده باشد، بلکه حدیثی است که امام احمد در مُسْنَد و مُسْلِم نیز در صحیح خود نقل کرده و ما در اینجا متن حدیث را با لفظ امام مسلم که از حدیث موسی بن علی از پدرش روایت شده است نقل می‌کنیم که گفت:

(قَالَ الْمُسْتَوْدِدُ الْقُرَشِيُّ عِنْدَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: (تَقُومُ السَّاعَةُ وَالرُّومُ أَكْثَرُ النَّاسِ). فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: أَبْصِرْ مَا تَقُولُ: قَالَ أَقُولُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص): قَالَ لَيْتَنِي قُلْتُ ذَلِكَ

إِنْ فِيهِمْ لَخِصَالًا أُزْبَعًا. إِنَّهُمْ لَا خَلَمَ النَّاسِ عِنْدَ الْفِتْنَةِ وَأَسْرَعُهُمْ إِفَاقَةً
بَعْدَ مُصِيبَةٍ وَأَوْشَكُهُمْ كَرَّةً بَعْدَ فَرَّةٍ وَخَيْرُهُمْ لِمَسْكِينٍ وَيَتِيمٍ وَخَامِسَهُ
حَسَنَةً جَمِيلَةً وَأَمْنَعُهُمْ مِنْ ظُلْمِ الْمُلُوكِ^۱

«مستورد قریشی (رض) نزد عمرو بن عاص گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که
می فرمود: قیامت فرا می رسد درحالی که رومیها بیشترین مردم خواهند
بود. عمرو گفت: دقت کن که چه می گویی؟ [مستورد] گفت: چیزی را
می گویم که از پیامبر (ص) شنیده ام. عمرو گفت: حال که چنین است
بدون شك در میان آنها چهار صفت حسنه وجود دارد: در هنگام بلا،
بردبارترین مردم هستند. بعد از مصیبت پیش از هرکس دیگری به خود
می آیند (و در جبران مافات می کوشند). بعد از شکست و عقب نشینی در
جنگ قبل از هرکس دیگری به میدان بازمی گردند و دوباره حمله می کنند.
برای مسکین، یتیم و ضعیف بهترین مردم هستند. پنجمین صفت حسن
و نیکوی آنها نیز این است که بیش از هرکس مانع ظلم پادشاهان
می شوند.»

واقعاً عجیب است که این گواهی و اعتراف درباره روم از يك
فرمانده نظامی و سیاسی مسلمانان نظیر عمرو بن عاص که در چندین
جنگ علیه روم در فلسطین و مصر و سرزمینهای دیگر شرکت کرده است
صورت بگیرد، ولی اسلام به آنها آموخته است که برپادارنده قسط باشند
و شهادت حق بدهند حتی اگر به زیان خودشان هم باشد و هیچ گاه دشمنی
با قوم و گروهی آنها را وادار نکند که از اجرای عدالت سر باز زنند.
دسته ای از صاحب نظران در مورد حرکت اسلامی معاصر بر این

۱. به روایت مسلم در کتاب فتن.

باورند که این حرکت در ارزیابی قدرت خود و ضعف دشمن و هموار دیدن مسیر حرکت خود مبالغه می‌کند و در مدح و ذم و محبت و نفرت راه افراط را می‌پیماید. در اخبار و روایات آمده است که:

«در دوست داشتن دوست خود میانه‌رو باش. شاید روزی دشمن شود و در دشمن داشتن دشمن نیز به حدی بسنده کن، شاید روزی دوستت شود».

ضرب المثلی را هم نقل می‌کند که:

«مبادا حبّ تو بار گرانی شود و مبادا بغض و دشمنی تو موجب تلف شدن و نابودی گردد».

قرآن هم به ما آموخته است که چه با آنهایی که دوستشان می‌داریم و چه با آنهایی که دوستشان نداریم، چه با خودمان و چه با دشمنانمان عادل و دادگر باشیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ...﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداری نکنید) هرچند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد...»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾^۲

«ای مؤمنان! برای ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاهترین راه به تقوی و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید ...»

۴- ترس از نوسازی

این هم یکی از نقاط ضعف حرکت اسلامی است. توضیح اینکه حرکت اسلامی از اجتهاد می ترسد و با آغوش باز از نوسازی استقبال نمی کند و به فضای باز همگامی و همراهی با پیشرفت و تحول، گرایش ندارد و بر خلاف آنچه که حداقل در امور نظری فقهی خواستار اجتهاد است، در امور فکری و کارهای مربوط به حرکت اسلامی، خواستار تقلید است و دلش می خواهد تمام امور قدیمی بر همان وضع خود بمانند.

البته این هم به حرکاتی که با گرایش ظاهری خود برای فهم اسلام و تفسیر حرفی متون دینی شناخته شده اند محدود نمی شود، بلکه می توان گفت که این وضع دامنگیر تمام حرکتهای اسلامی معاصر شده است. حتی حرکتهایی که به میانه روی و بلندنظری معروفند و آنقدر تجربه کسب کرده اند که به آنها حق می دهد در جامعه و حرکت اسلامی تغییر و تحول ایجاد کنند.

با وجود این برای کار خود وسایل و امکاناتی را به کار برده اند که اگر در راه انتشار آن موانع و مشکلاتی پیش بیاید، آن وسایل هیچ

فایده‌ای ندارند. از آزاداندیشی و گرایشهای نوظلله‌ای که با اعمال و افکار سنتی عادی شده مخالفند، فرار می‌کند و عرصه را بر متفکرینی از این دست تنگ می‌کند و آنها را به يك قالب سنگی مقید می‌نماید یا آنها را در ظروف فکری خاصی زندانی می‌کند. در حالی که چنین چیزی اصلاً امکان‌پذیر نیست. بعضی مواقع هم از طرف آنها فتاوا یا فرمانهایی صادر شود که بیشتر به «قطعنامه‌های تحریم» شبیه است تا جایی که فتوا صادر می‌شود که نباید آثار فلان متفکر خوانده شود یا در مجالس درس یا سخنرانی فلان اندیشمند حضور یافت.

به همین خاطر هیچ بعید نیست که این متفکرین یکی پس از دیگری از حوزه حرکت اسلامی خارج شوند همچنانکه نگهداشتن آب در دست امکان‌پذیر نیست و از میان انگشتان خارج می‌شود. البته خروج آنها از محدوده حرکت اسلامی به خاطر زیر پا گذاشتن اهداف و اصول اسلامی نیست، بلکه به خاطر رهانیدن عقل خود از منجمدشدن در فضای سرد و بی‌روح حاکم است. درحالی که خود حرکت با رفتن و عقب‌نشینی آنها احساس راحتی می‌کند. چون آنها ساکنها را به حرکت درمی‌آورند و جنجال به پا می‌کنند.

بعضی از احزاب اسلامی را می‌بینیم که به طرفداران و پیروان خود يك نوع مطالب و ذهنیت از پیش تعیین شده و کلیشه‌ای را می‌آموزند که به صورت مداوم تکرار می‌شود و مثل کلام خدا تلاوت می‌گردد و هرکدام از افراد آنها گویی «نوار ضبط شده‌ای» است که آنچه را که بر آن ضبط کرده‌اند بی‌کم و کاست بازگو می‌کنند نه اینکه انسانی باشد که تفکر دارد و با دیگران به گفتگو می‌نشیند و توانایی قبول یا رد افکار را در خود می‌بیند. برعکس معتقد است هر آنچه را که

رئیس یا شیخ آنها در موضوع یا مسأله‌ای که ذاتاً دارای وجوه متعددی است گفته باشد، همان درست است و خطا بردار نیست و اصلاً حقی است که امکان ندارد بطلان به آن راه پیدا کند و با آنکه به صورت تئوری، شیوه تربیتی و پرورشی صوفیان را که براساس گوش دادن مطلق و طاعت بی‌چون و چرا استوار است و شعار آن این است که هرکس به شیخ خود «چرا؟» بگوید، اصلاً رستگار نمی‌شود! و مرید در مقابل شیخ خود مانند مرده زیر دست مرده شور است و...، رد می‌کنند، با این حال می‌بینیم که خود آنها پیروانشان را با این شیوه پرورش می‌دهند. هرچند که ظاهراً صرف سخنان صوفیان را تکرار نمی‌کنند و آن را بر زبان نمی‌رانند، ولی هرکس در میان این احزاب «چرا؟» بگوید، چپ‌چپ به او نگاه می‌کنند و اگر به این کار ادامه دهد او را به عنوان متمرّد، از برنامه خود حذف می‌کنند.

از این بالاتر اینکه اینها این قواعد را فقط در مورد سربازان و مریدهای خود به کار نمی‌برند، بلکه می‌خواهند آن را بر علما، متفکرین و نویسندگان دیگر تحمیل کنند و آنها را به این صورت درآورند. به طوری که اینها هم نه در اندیشه و نه در بیان از چارچوب تعیین شده، تجاوز نکنند و اگر چنین کنند، مورد شدیدترین حملات و یورشها قرار می‌گیرند.

بنابراین آنچه بر سر علامه مرحوم داعی بزرگوار دُکتر «سباعی» آمد هیچ تعجبی ندارد؛ زیرا او با توجه به اجتهاد و نظر خود، نظام اسلامی را «سوسیالیسم اسلامی» نامیده بود تا از این طریق، یعنی به وسیله سوسیالیسم، دل مردم بیشتری را که پنداشته بودند نظام اقتصادی اسلام نوعی اقتصاد سرمایه‌داری است، جذب کند.

یکی دیگر از نویسندگان مسلمان نیز دچار همین بلا شد. به طوری که در پیش شماره مجله «المسلم المعاصر» به این نظر رسیده بود که عبارت «چپ مسلمان» در ردّ کسانی که دعوتگران اسلامی را در ردیف «راست» قرار می دهند، کارگر و مفید باشد. چون عبارت راست، نوعی قرابت و نزدیکی با نظام سرمایه داری و پیروی از غرب را در ذهن تداعی می کند.

بنده با هیچ کدام از این دو اصطلاح موافق نیستم، ولی کاملاً با حفظ حق اهل تفکر در اظهار رأی و نظر خود موافقم. آنها نسبت به اظهار نظر خود مأجورند؛ چه رأی و نظرشان درست باشد، چه نباشد و کاملاً با مصادره حق آنها در آزادی اندیشه و بیان مخالفم. آنچنانکه وارد کردن اتهام و مورد هجوم وحشیانه قرار دادن فردی به خاطر اظهار نظری که با آراء و نظریات سنتی و عادت شده مخالف است را، ناپسند و زشت و قبیح می دانم؛ چرا که احتمال اینکه نظر و اندیشه ای که اکثر مردم امروزه آن را ردّ می کند، فردا همان رأی، نظر مقبول و حاکم بشود، خیلی قوی است.

يك مجله اسلامی که در امور حرکت اسلامی چاپ و منتشر می شود، از يك نویسنده اسلامی بزرگوار خواست با مقالات و نوشته های خود آنها را کمک کند. ایشان هم مقاله ای نوشت که در آن با توجه به نظر خود و دلایل و مدارکی، تشکیل احزاب اسلامی در سایه نظام اسلامی را مجاز دانسته بود، ولی شورای نویسندگان مجله این مقاله را توقیف کرد و اجازه انتشار آن را صادر نکرد؛ چرا که در این مقاله نظری بیان شده بود که با اندیشه های تقلیدی موروث مخالفت داشت. یعنی نظریه ای که می گوید: «در اسلام حزیت و گروهبازی

وجود ندارد». درحالی که این سخن، اجمالی و محتاج تفسیر و توضیح است و برای اجرای آن، باید ظروف و شرایط را مدّ نظر داشت.

یکی از شیوخ بزرگ دعوتگر و از جمله تلاشگران و فعالان حرکت اسلامی روزی پیشنهاد طرح پنج ساله‌ای را مطرح کرد. از جمله پیشنهادات ایشان در این طرح، اجرای گفتگوی پیوسته و همیشگی با نیروها و احزابی که از اسلام می‌ترسند و با آن مخالف هستند و با حرکت اسلامی دشمنند، گفتگوی فکری با خاورشناسان و دیگر متفکران غربی، گفتگوی دینی با کشیشها و سایر «متولیان امور دینی» که برای توافق و تفاهم [با ما] برای مقابله با ماتریالیسم طغیانگر آمادگی دارند...، گفتگوی سیاسی با دیپلماتها، سفرا و دست‌اندرکاران امور سیاسی...، بود و هدف از این گفتگو هم این باشد که نوع دیدی که اسلام را غول و مسلمانان را وحشی و حرکت اسلامی را حرکت ترس و وحشت و خونریز می‌بیند تغییر کند و امکان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بین اسلام و دینهای آسمانی دیگر فراهم آید و مسلمانان حق داشته باشند در کشورهای خود در مورد خودشان مطابق عقیده و باور خود حکومت کنند و...، عجیب این که این پیشنهاد از طرف بیشتر افراد ردّ و به مسخره گرفته شد. تا جایی که دسته‌ای گفتند: «جناب شیخ پیشرفت کرده‌اند!!».^۱

در سایه این جو فکری آراء و اندیشه‌های تندرو پدید می‌آیند و موضع‌گیریهای تشنج‌زا رواج پیدا می‌کنند و مورد قبول واقع می‌شوند و

۱. جناب دکتر یوسف قرضاوی، پیشنهاد این شیخ پیشرفته عزیز، را در کتابی تحت عنوان «أولویات الحركة الإسلامية فی المرحلة القادمة» مورد بحث قرار داده است. (مترجم)

پیروان یا طرفداران آنها قهرمان به‌شمار می‌آیند. در سایه این جو فکری، برای راضی کردن توده مسلمان بازار اندیشه فروشان نیز به اتخاذ موضع‌گیریهای خشک و تحجری می‌پردازند.

بیشتر مردم می‌پندارند که انحراف این است که علم در خدمت شاه یا سلطان باشد، ولی فراموش کرده‌اند که به این عبارت این را هم اضافه کنند که علم را در خدمت هوای نفس و خواسته توده مردم قرار دادن نیز انحراف است. به نظر من پیروی از خواسته عامه، از پیروی کردن از خواسته سلطان خطرناکتر است؛ چرا که آنهایی که از سلطان تبعیت می‌کنند، گاهگاهی مورد ردّ قرار می‌گیرند و رسوا می‌شوند، اما آنهایی که از خواسته‌های عامه پیروی می‌کنند، همواره قهرمان و اسطوره‌اند.

اندیشه تندروها در دهه شصت قرن بیستم در نتیجه شرایط و اوضاع معینی که بر محققین پوشیده نیست، پدید آمد و تا جایی پیش رفت که افکار بدعت‌آمیزشان آنها را به دوری از جامعه و جنگیدن با آن و زدن برچسب جاهلیت مطلق به آن کشاند و صورت کامل آن در «پدیده افراط در تکفیر»^۱ تجلی پیدا کرد. اندیشه‌ای که اکثر مسلمانان را به کفر متهم می‌نمود. چون به نظر آنها اکثر مسلمانان معنی «لااله الا الله» را نفهمیده‌اند و به حاکمیت خدای سبحان ایمان ندارند.

به نظر آنان اجتهاد کردن برای پیدا کردن راه‌حلی برای مشکلات معاصر بیهوده است. همچنین «تجدید فقه اسلامی» را در جامعه‌ای

۱. این عنوان نام یکی از آثار دکتر یوسف است که به فارسی ترجمه شده و نشر احسان هم آن را چاپ کرده است. (مترجم).

که به اسلام پایبند نیست، مسخره می‌کردند و دعوت مردم به تلاش برای پیشرفت نظامی اسلامی را ردّ می‌نمودند. چون به نظر آنان گام اول برای پیشرفت مسلمانان این است که عقاید اسلامی را به آنها آموخت تا به آن ایمان بیاورند. سپس در مرحله بعدی نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اسلام را بر آنها عرضه کرد.

مطالبی که در این بخش مورد بحث قرار گرفت، از بارزترین نقاط ضعف یا «مواضع خلل و نقص» بود که حرکت اسلامی در مورد آنها مورد محاسبه و بازخواست قرار می‌گیرد و من هم آن را تنها به خاطر خدا و برای جستجوی راه چاره یادآوری کردم. من به خوبی می‌دانم که در میان مسلمانان کسانی هستند که از این نقد دلتنگ و ناراحت می‌شوند و در میان دشمنان حرکت اسلامی هم کسانی هستند که این مطالب را گلچین می‌کنند تا آنها را بزرگ کنند و آنها را نه تنها در راه آشفته کردن ذهن مردم نسبت به حرکت اسلامی و اهداف آن، بلکه در راه مخدوش جلوه دادن خود اسلام به کار می‌گیرند.

همچنانکه قبلاً هم اشاره کردم اینها شرایط و موقعیت دشوار حرکت اسلامی را از يك طرف نادیده می‌گیرند و از طرف دیگر به خدمات ارزنده‌ای که این حرکت به آنها تحقق بخشیده و از این بابت قابل تقدیر است، غفلت می‌ورزند و این چیزی است که ما در صفحات بعد به منظور جستجوی بهترین راه برای جبران نواقص و دستیابی به هدف عالی، آن را مورد بحث قرار می‌دهیم.

چه باید کرد؟

کتابخانه مکتبه محمد رسول الله ﷺ

<https://t.me/ketabdiny>

آنچه را که ما اولاً درباره امت اسلامی و ثانیاً در مورد حرکت اسلامی بیان کردیم، برخلاف آنچه که از يك طرف افراد بدین و از طرف دیگر افراد مغرض می‌پندارند، بدین معنی نیست که دیگر امیدی نیست و راه بسته شده است.

دلایل و مدارك زیادی در دست است که برای امت و حرکت اسلامی بشارت و مژده خیر است. اینکه ما بر وجود نواقص و اشکالاتی که باید برطرف شوند و کوتاهی‌هایی که باید جبران شوند اجماع کردیم و نیز از نواقص و بیان راه علاج آنها بحث نمودیم، همه اینها نشانه‌های بیداری است که فردای بهتری را نوید می‌دهد؛ چرا که آگاهی از نواقص، خود اولین گام در راه رسیدن به کمال است.

در مورد حرکت اسلامی انصاف داشته باشید

از آنجایی که گام اول در راه علاج صحیح این است که ما در مورد حرکت اسلامی که امت اسلامی بدان دل بسته و آن را قبله امید و

آرزوی خود می‌داند، باید همچنانکه به اشکالات و نقاط ضعف آن اشاره کردیم به تمام - یا حداقل دسته‌ای از - حسنات و ثمرات آن اشاره کنیم البته حسنات این حرکت چیز ساده و کم‌بهای نیست، اما قبل از آن بهتر است هم به عذرهای موجهی اشاره کنیم که در توجیه نقاط ضعف خود دارد و هم موانع و مشکلاتی را خاطرنشان سازیم که به تنهایی قادر به هموار کردن و از بین بردن آنها نمی‌باشد.

فضایی که حرکت اسلامی در آن کار می‌کند

حرکت اسلامی در فضایی کار می‌کند که به این زودیه‌ها امید نابودی آن نمی‌رود. فضایی که به اسلام اجازه داده نمی‌شود که سخن خود را با صراحت بیان و فرزندانش را آزادانه جمع کند. درحالی‌که به هر گروه و فرقه دیگری غیر از اسلام و دعوت اسلامی اجازه داده می‌شود که خودش را علناً معرفی کند. اسلامی هم که به آن اجازه داده می‌شود «اسلام توجیه‌کننده»، «اسلام حکومتی»^۱ یا «اسلام اهلی»^۲ است که از

۱. منظور از اسلام حکومتی، اسلامی نیست که معتقد به همنوایی دین و سیاست است، بلکه منظور اسلامی است که به تأیید حکومت پادشاهان و احزاب چپ و بعث و... حاکم کشورهای غرب‌زده و سکولار می‌پردازد. (مترجم)

۲. دسته‌ای از اروپاییان برای مقابله با روسیه عبارت «Red Febia» یا خطر سرخ را مطرح می‌کردند. پس از فروپاشی آن کشور سیاستمداران مکار فرنگی به دنبال مسأله سرگرم‌کننده دیگری برای اروپاییان می‌گشتند و از این رهگذر مسأله «Islam Fobia» یا خطر اسلام را مطرح کردند. بعدها تعبیری نظیر اسلام وحشی، اسلام ترس و اسلام تروریست و... نیز مطرح شد، ظاهراً منظور جناب قرضاوی از اسلام اهلی، اسلامی است که به تأیید اربابان زر و زور رسیده و برای صهیونیسم ترسو وحشی ایجاد نمی‌کند. (مترجم)

هرگونه سلاح قدرت و حیات عادی و بی بهره است. حرکت اسلامی در این جوّ خفه کننده، یعنی جوّ قهر و استبداد کار می کند. درحالی کار می کند که دستانش بسته و پاهایش در زنجیر است. از تمام جبهات داخلی و خارجی و با انواع سلاح های جسمی، روانی، فکری، تبلیغاتی، اقتصادی و سیاسی مورد حمله قرار می گیرد.

هنوز مشکلی را پشت سر نگذاشته که با مشکل جدیدی روبه رو می شود و از دست محنت و مصیبتی نجات پیدا نکرده که محنت و مصیبت تازه ای به مراتب سخت تر و دشوارتر از اولی گریبانگیرش می شود تا جایی که از دشواری و سنگینی این محنت دومی، اولی را با آن همه جور و سختی و مرارت، فراموش می کند. به طوری که می توان گفت روزهای درد و ناراحتی، اصل و روزهای عافیت و آرامش، استثنائی و گاهگاهی هستند.

در حالی که تجربه بارها ثابت کرده است که حرکت اسلامی در سایه آزادی جان می گیرد و شکوفا می شود. در این فضا است که حرکت اسلامی به ندای فطرت سالم بشری و عقلهای رشد یافته جواب می دهد و از آنها استقبال می کند و در نتیجه گمراهان هدایت می شوند و به هدایت، هدایت یافتگان افزوده می شود.

در چنین فضایی است که بیشتر مردم از منفی بافی به راه مثبت و درست انتقال پیدا می کنند و از عزلت به مشارکت، از دین فردی به تلاش و همکاری اجتماعی روی می آورند. و «من، من» را به «امت من و... ملت من...» تغییر می دهند و شعار «ملك برای مالك و خلق برای خالق» را به شعار «خودت را درست کن و دیگران را دعوت نما. عوض می کنند:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

«گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که (مردمان را به سوی خدا می خواند و کارهای شایسته می کند) و اعلام می دارد که من از زمره مسلمانان (و منقادان اوامر یزدان) هستم؟ ...».

همچنانکه تجربه و واقعیت نیز ثابت کرده اند که حرکت اسلامی در فضایی که گاز قهر و استبداد می خواهد آن را خفه کند، نه تنها رکود می کند و رو به مخفی گاه می نهد، بلکه خشکیده و پژمرده می شود و این همان چیزی است که حرکت اسلامی امروزه در بیشتر جاها با آن دست به گریبان است.

حرکت همچنان باقی و ماندگار است

برخلاف شرایط سختی که حرکت اسلامی در آن فعالیت می کند، هیچ کس نمی تواند خدمات ارزنده و پیشرفتهایی را که حرکت اسلامی برای مسلمانان در زمینه های فکر و بینش، عمل، تربیت و جهاد به ارمغان آورده است، انکار کند به ویژه بعد از تسلط استعمار بر سرزمینهای اسلامی و از بین رفتن عامل تنظیم کننده پیوند آنها (خلافت) و تأثیر و حاکمیت فکر غربی بر تحصیل کرده های آنان و سیطره نظام های سکولار^۲

۱. فصلت / ۳۳.

۲. در مورد سکولار و نظام آن حرف و حدیث فراوانی وجود دارد. بحث آن را به مقدمه کتاب دکتر یوسف تحت عنوان الاسلام والعلمانية وجهاً لِوَجْه (= اسلام و سکولاریسم رو در روی هم) موکول می نمایم. (مترجم)

بر امور حکومت و سیاستگذاری زندگی آنها. به طوری که پژوهشگر منصف نمی‌تواند ادعا کند که حرکت اسلامی متوقف شده و از کار افتاده است؛ چرا که بقای حرکت اسلامی بسته به بقای اسلامی است که نیروی خود را از آن می‌گیرد.

حرکت اسلامی هر چند در تشکیل حکومت اسلامی مورد نظر خود ناکام ماند، اما این امر به این معنی نیست که نقش آن پایان یافته و کارکرد خود را از دست داده است. خود صاحب‌نظران غربی هم به این مسأله واقفند و می‌دانند که ابرمردی که در يك زندان شیشه‌ای حبس شده، هر لحظه ممکن است طلسم را بشکند، سحرها را باطل کند و با قدرت کامل، قهرمانانه از اسارت فرار کند.

در گذشته هم یکی از مستشرقین (خاورشناسان) مشهور غربی و آشنا به اوضاع و احوال اسلام و شرق به نام گیب^۱ در کتاب خود به نام «اسلام به کجا می‌رود» می‌گوید: «حرکتهای اسلامی معمولاً با سرعت تعجب برانگیز و خیره‌کننده‌ای تحول پیدا می‌کنند و قبل از آنکه صاحب‌نظران از نشانه‌هایی که آنها را در وقوع این انفجار به شك می‌انداخت باخبر شوند، به صورت ناگهانی منفجر می‌شوند. حرکتهای اسلامی چیزی به جز وجود يك رهبر، کم ندارند. آنها به چیزی جز ظهور يك صلاح‌الدین جدید احتیاج ندارند... !!!»

در این اواخر مستشرق دیگری به نام برنارد لوئیس در کتاب «غرب و خاورمیانه» به نقل از دکتر نبیه امین فارس، یکی از مورخین

۱. هامیلتون الکساندر رُسکین گیب (۱۸۹۵ - ۱۹۷۱) خاورشناس معروف انگلیسی در اسکندریه مصر به دنیا آمد و در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۱ در آکسفورد درگذشت. (مترجم)

سرشناس مسلمان و معاصر دربارهٔ اخوان المسلمین می گوید: «عقیده و آرمان اخوان المسلمین هنوز هم عمیق ترین و اصلی ترین خواسته و آرزوی مسلمانان از مغرب تا اندونزی به شمار می رود». و در ادامه می گوید: «تنها مطلب روشن و واضح این است که در بین حرکتهای نهضت های بزرگی که خاورمیانه را در يك قرن و نیم اخیر به جنبش درآوردند، حرکتهای اسلامی، از آنجایی که تجسم خواسته اهل منطقه بودند، اصیل ترین و ریشه دارترین این جنبش ها به شمار می روند؛ چرا که لیبرالیسم، فاشیسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم، همه اصیلت اروپایی دارند، هرچند که در خاورمیانه تعدیل و اقلیمی شده اند. درحالی که سازمان های اسلامی از آب و خاک این منطقه پدید آمده و بیانگر احساسات و خواسته های توده مردمی سرکوب شده این سرزمینها هستند و برخلاف آنچه که تاکنون شکست خورده اند، باز از آرمان اولیه و سخن اصلی خود دست نکشیده و عقب نشینی نکرده اند.»

برخی از ثمره های حرکت اسلامی

بنابراین حرکت اسلامی به شهادت دوست و دشمن در زمینه های گوناگون، موفقیت های قابل ملاحظه ای را به دست آورده که کسی جز افراد لجوج، یارای انکار و نادیده گرفتن آنها را ندارد. ازجمله این موفقیتها می توان به امور زیر اشاره کرد:

۱- تصحیح مفاهیم اسلامی که دوره های جمود و استعمار آنها را بی اعتبار کرده بود و مقابله با هجوم فرهنگی که در بعضی از مراحل، میدان برای آن خالی شده بود و از این طریق عقل و اندیشه

بسیاری از تحصیلکرده‌ها را به بندگی خود درآورده بود.

در راستای چنین اهدافی، حرکت اسلامی کتابخانه‌های اسلامی را با کتب و رسالات متعددی در جوانب مختلف علمی و فرهنگی مورد نیاز مسلمانان معاصر غنی ساخته است تا جایی که دسته‌ای از نویسندگان غرب‌زده تحت تأثیر قرار داده و آنها را به اسلام متمایل کرده است و بدین وسیله جریان فکری عظیمی را به راه انداخته که در تغذیهٔ اهتمام به احیاء فرهنگ و میراث اسلامی، نشر آن و جهت‌دهی به تحقیقات در زمینهٔ موضوعات اسلامی در دانشگاه‌ها و حتی دانشگاه‌های غیر اسلامی دارای اثری عمیق بوده است.

۲- باز گرداندن احساس شخصیت اسلامی و انتساب به برگزیده‌ترین امت برای تودهٔ مسلمان و افشاندن بذر امید به فردایی روشن در دل آنها پس از یأسی که درازی مدت شکستها و نکبت‌ها از طریق هجوم خارجی و طغیان داخلی آن را تغذیه و پشتیبانی می‌کرد و نیز شکستن هالهٔ پرزرق و برق غربی که آن را مانند بتی ساخته بود که مورد پرستش قرار می‌گرفت.

همچنین آزاد کردن روح مسلمانان از احساس پستی و شکست روحی در برابر تمدن غربی که نزدیک بود، زرق و برق آن چشم‌ها را بزند و عقل و هوش را بفریبد. به ویژه وقتی به سوی ما روانه شد که در اوج قدرت و پیشرفت بود و ما در خضیض ضعف و پسرفت و عقب‌ماندگی.

۳- پرورش نسلی مسلمان (زن و مرد) که از نظر اقتصاد، تعهد،

فکر، عمل، دعوت و جهاد، به اسلام پایبند هستند و هنوز هم این نسل بیش از پیش در سراسر سرزمین‌های اسلامی در حال رشد و افزایش است. نسلی که دارای وجههٔ ربّانی، اخلاق قرآنی، قدوة محمدی و

افکار و احساسات اسلامی است و یکی پس از دیگری در میدان جهاد در راه خدا برضد استعمار و صهیونیسم خارجی و طغیان و بی‌دینی داخلی شهید داده است. نسلی که به رغم محنت‌ها و سختی‌های بنیان‌برافکنی که در آنها از همه نوع وسایل شکنجه و آزار استفاده شده بود و حتی آهن را هم ذوب می‌کرد، در برابر ذوب شدن و حل شدن مقاومت کرد. بدنهایشان شکنجه شد، روحهایشان عذاب کشید، شکمهایشان گرسنگی دید، و... ولی همه اینها بر آنها تأثیری نگذاشت جز آنکه ایمانشان رو به فزونی نهاد و همچنان از رنگ‌باختن و دست کشیدن از آرمانهای خود، ابا کردند.

۴- تشکیل افکار عمومی اسلامی - پس از پرورش این نسل ملتزم و پایبند - که اسلام را یاری می‌کند، دعوت آن را دوست دارد، محبت و شریعت آن را اظهار می‌دارد و الحاد و بی‌بند و باری و بی‌دینی را ناپسند می‌داند و این را هم بارها در اعلام ضرورت بازگشت به احکام اسلامی و اجرای آن و اینکه در بسیاری از قانونها باید شریعت اسلامی به عنوان مرجع اول یا اصلی قانون باشد و نیز استجابت بالفعل این دعوت توسط دسته‌ای از حکام، نسبت به خواسته مردمی که در برابر اسلام، تسلیم و منکر بی‌دینی و الحاد هستند و پایگاه آنها روز به روز گسترده‌تر می‌شود، نشان داده است تا جایی که بسیاری از احزابی که در اصل بی‌دین و الحادی بوده‌اند، نسبت به حرکت اسلامی تملق می‌ورزند و سعی می‌کنند رضایت و تأیید آنها را در انتخابات پارلمانی، با اعلام اینکه حکم شریعت اسلامی و دعوت به آن را قبول دارند، به دست آورند.

۵- داشتن بیشترین سهم در آنچه که اصطلاحاً «بیداری

اسلامی» معاصر نامیده می‌شود و شامل تعداد بی‌شماری از دختران و پسران تحصیل‌کرده در سراسر جهان اسلامی و خارج از آن (اروپا، آمریکا، خاور دور) می‌شود که این هم در جهاد اسلامی افغانستان، فیلیپین و ...، تأسیس بانکها و مؤسسات اقتصادی اسلامی و انتشار کتابهای اسلامی مؤثر بوده است تا جایی که رکورد بازار توزیع کتاب را به سود خود شکسته است و به راستی که بیداری فکر و عاطفه و عمل است و ما هم آثار آن را در سرزمینهای وسیع الهی احساس کردیم.

لذا عادلانه نیست که بگوییم حرکت اسلامی در نقش و وظیفه خود کوتاهی کرده است؛ چون وظیفه و کار آن، دارای شعب و شاخه‌های گوناگون و مختلفی است و هرکدام از افرادی را که حرکت اسلامی آنها را جذب کرده و از لجن جاهلیت جدید یا از صحرای فنا و نابودی، به دایره التزام فکری و اخلاقی برده است، يك دستاورد ارزشمند به‌شمار می‌رود و حرکت اسلامی با این کار، بخشی از اهداف خود را متحقق ساخته و به سایر اهداف نیز نزدیک شده است و در حدیث هم آمده است که:

(لَإِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَّكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ)

«اینکه خداوند يك نفر را به وسیله تو هدایت کند برای تو از شتر سرخ موی

بهرتر و گرانبها تر است.»

حرکت اسلامی با فکر دانشمندان، صبر دعوت‌گران، پایداری فرزندان، جانفشانی و ایثار پیران و جوانان و غنای تاریخ خود، زمینه‌ای را فراهم کرد تا این بیداری اسلامی نور آفتاب را مشاهده کند و به حدّ وجود و اثربخشی برسد. لذا عادلانه‌تر این است که ما تحولات جدید حرکت اسلامی در زمینه افکار و عقایدش را ثبت کنیم.

دیدیم که اخوان المسلمین در مصر برای راه یافتن به مجلس ملی و رساندن صدای دعوت اسلامی به گوش نمایندگان مردم، با حزب وفد جدید، همکاری و در انتخابات شرکت کرد. هرچند عده‌ای از تندروها منکر این عمل بودند. برادران دیگری را نیز دیدیم که برای براندازی نظامهای طاغوتی که آشکارا با اسلام مخالفت می‌ورزند، با احزاب ملی کشور خود هم‌پیمان شدند. هرچند که دسته‌ای از دعوتگران مخلص هر نوع پیمان و تفاهم با فرد، گروه یا جماعتی که به اسلام پایبند نیست را رد می‌کردند.

همچنین بیانیه حرکت اسلامی در سوریه را نیز دیدیم که متضمن موضعگیریهای جدید تحول‌یافته در زمینه برنامه‌های اصلاحی، سیاسی، روابط ملی و بین‌المللی بود. جماعت اسلامی پاکستان را دیدیم که در زمان حیات امام مودودی در بیانیه انتخاباتی خود، تصمیمی را مبنی بر الزامی بودن شورا اتخاذ کرد. برخلاف آنچه که قبلاً خود امام مودودی چنین نظری نداشتند. همچنین این جماعت با اعتصاب کارگران و دست کشیدن آنها از کار برای رفع ظلم یا طلب حقی که جز به این صورت به دست نمی‌آید، موافقت کرد و... آراء و موضعگیریهای دیگری که در آنها تاحدّ زیادی توسعه و انعطاف دیده می‌شد. در حالی که قبلاً این کارها از نظر آن جماعت مردود بود.

کار و ثمر بیشتر

با این همه حرکت اسلامی باید تلاشهای خود را دوچندان کند و نتیجه‌بخشی و بهره‌دهی خود را افزایش دهد تا بتواند امیدهایی را که

بدان بسته شده محقق کند. حرکت اسلامی باید از مرحله حرف به مرحله عمل انتقال یابد و از آفت نوحه بر گذشته و کم کاری در حال حاضر - که در میان عموم مسلمانان پدیده‌ای عمومی و مانعی بر سر راه حرکت اسلامی شده - رهایی یابد؛ چرا که نوحه و گریه مرده را زنده نمی‌کند و آنچه را که از دست رفته به ما باز نمی‌گرداند. امروزه آفت و بلای جان ما، کثرت شکوه‌کنندگان دردمند و کمی پزشکان معالج است. آفت ما کثرت کسانی است که به تاریکی دشنام می‌دهند و کمبود کسانی است که چراغ و مشعل در دست دارند.

بله، شکوا فراوان و دردها و آلام زیاد شده تا جایی که کسی نیست که شکایت نکند. حال که چنین است از دست که شکایت می‌کنند؟ همه ما شاکی هستیم و همه هم باید از دست خود شکایت کنیم.

نقل است يك واعظ سخنور، روزی برای مردم موعظه می‌کرد تا جایی که از تأثیر موعظه او همه حاضران به گریه افتادند. سپس دنبال کتابش را گرفت و با کمال تعجب دید که نیست و دزیده شده است. به حاضران نگاه کرد تا شاید میان آنها کسی را ببیند که قیافه‌اش به دزد می‌خورد، ولی دید که همه گریه می‌کنند. واعظ گفت: همه شما گریه می‌کنید. پس چه کسی کتاب من را دزدیده است؟

لذا باید حرکت اسلامی از دایره شکوا و سرزنش و نکوهش زمانه، به دایره عمل، آن هم عمل پیوسته و خستگی‌ناپذیر انتقال پیدا کند. عملی متناسب با اسلام، عصر حاضر و هم سطح سایر کسانی که برای دین و آیین خود کار می‌کنند. تلاش برای حال و

آینده، تلاش برای سازندگی و تلاش برای مصون ماندن از توطئه‌ها و نقشه‌های مخالفان.

تلاش همزمان برای جذب نخبگان و توده مردم

حرکت اسلامی ناگزیر باید با جدیت و عزم راسخ برای نفوذ در قلب نخبگان و توده مردم بکوشد تا حصار محکم و دژ نفوذناپذیری را که بین حرکت اسلامی و دسته زیادی از نخبگان و تحصیلکرده‌ها از يك طرف و بین حرکت اسلامی و توده مردم از طرف دیگر فاصله انداخته از بین ببرد؛ چرا که نخبگان تحصیلکرده نیز مورد هجوم فکر و اندیشه خارجی قرار گرفته‌اند. لذا فکر خارجی همچنان که در احساسات و گرایشهایشان تأثیر کرده، در فکر و اندیشه آنها نیز تأثیر گذاشته است. بدین ترتیب آنها اسلام را به شیوه‌ای می‌فهمند که مسیحیت غربی آن را می‌فهمد و بر اسلام خود اشکالاتی می‌گیرند که غریبها بر مسیحیت می‌گیرند و بی خود و بی جهت میان اسلام و علم دشمنی و عداوت موهومی را فرض می‌کنند. شریعت اسلامی و تحول و تجدد را با هم متناقض می‌بینند و فکر می‌کنند که دین فردی است و جایگاه آن در قلب افراد یا زیر سقف مسجد است و از آن تجاوز نمی‌کند. نسبت به میراث فرهنگی و فکری خود، در جبهه مخالف قرار می‌گیرند. در حالی که آنچه را که از غرب آمده مقدس می‌دانند و از دل آن را دوست دارند. از مردان فکر و اندیشه غربی تقدیر می‌کنند و آنها را چون پناهگاه و پیشوای خود قرار می‌دهند.

حرکت اسلامی باید با تمام مدارس، گروهها و شخصیت‌های خود

برای جذب نخبگان تحصیلکرده تلاش بیشتری را انجام دهد و با آنها با زبان خودشان حرف بزند تا مسائل را برای آنها روشن کند، شبهات آنها را شناسایی کند و با زبان علمی به آنها پاسخ بدهد نه اینکه با تهمت و اتهام با آنها برخورد کند. ازسؤالات و استفسارهای آنها اطلاع پیدا کند و به آنها جواب بدهد. با آنها گفتگوهای دوستانه، آرام و پیوسته برقرار کند؛ چرا که میان تحصیلکرده‌ها تغییر بزرگی ایجاد شده و گرایشها و اندیشه‌های بسیاری از آنها در اثر هجوم فکری تغییر پیدا کرده و از همین رهگذر عده بسیار دیگری از آنها به جمع کاروان دعوت اسلامی پیوسته‌اند.

توده مردمی هم که حرکت به عنوان اساسی برای برانگیختن و قیام آنها و دستگیری آنها به پا خاسته تا به نادانهای آنها بیاموزد و عدالت را درمورد مظلومان آنها اجرا کند، دشمن با زرنگی و زبردستی تمام توانسته بسیاری از آنها را از حرکت اسلام بترساند و آنها را از این حرکت متنفر و بیزار کند و به نشر اکاذیب درباره آن و هر آنچه که آنها را از حرکت اسلامی دور می‌کند یا حداقل آنچه که آنها را نسبت به آینده آن مأیوس و ناامید می‌نماید پردازد.

حرکت اسلامی ناگزیر باید مجاهدانه در راه از بین بردن مانع و پرده عزلت و تنهایی و شکستن این حصار مصنوعی و نیز برای نفوذ در قلب توده‌ای که بیش از همه شایان توجهند تلاش کند: توده‌ای که حرکت اسلامی از خود آنها و برای آنهاست. توده‌ای که با فطرت و تاریخ خود مؤمنند و همچنانکه استقراء وضعیت فعلی و تاریخ شاهدند، همواره با حرکت اسلامی و ندای ایمان همراه بوده‌اند؛ چرا که حرکت اسلامی، زمانی موفق و پیروز می‌شود که حرکت تمام مسلمانان باشد نه حرکت گروهی از آنها.

تحکیم بیداری اسلامی

علاوه بر این حرکت اسلامی باید تلاشهای عملی و فکری خود را برای تحکیم بیداری اسلامی و استوار کردن گامهای آن بر راه راست، به کار بگیرد؛ چرا که این کار، حرکت اسلامی را از لغزشگاهها و پرتگاهها و افتادن در دام غلو و تفریط دور می نماید و از سقوط در دره های عمیقی که یا دشمنان آن را کنده اند یا خودش به خاطر سوء مدیریت و نبود برنامه ریزی دقیق باعث حفر و ایجاد آنها شده، حفظ می کند.

شواهد و واقعیت های زیادی دال بر این هستند که جبهات بیگانه و نیروهای پنهانی دشمن که با جدیت و زیرکی کار می کنند و در تاریکی و خفا فکر می کنند تا شاید به شیوه ای این بیداری را در بیراهه های وارد کنند که نتواند از آنها خارج شود، یا آن را به جنگهایی بکشند که هیچ توجیه و دلیلی ندارند، یا آن را به نوافل مشغول و از فرایض غافل نمایند، یا آن را به فروع سرگرم و از اصول بی خبر نگه دارد و یا آن را به شکل ظاهری دلگرم و از مغز و واقعیت دور نمایند و با پیش کشیدن امور اختلافی، آن را از پرداختن به امور مورد اتفاق و اتحاد بازدارند و... همچنانکه سعی می کنند به هر صورتی که شده «افراط یا تندروی دینی» را تغذیه کرده و با بزرگ جلوه دادن این مسأله آن را در خدمت اهداف خود قرار دهند.

من از جمله کسانی نیستم که سعی می کنند تمام چیزهایی را که در جوامع ما [مسلمانان] اتفاق می افتد به گردن دیگران (صهیونیسم، صلیبیون، کمونیسم) و نقشه های جهنمی آنها بیندازند که مورد حمایت آگاهانه یا ناآگاهانه بعضی نیروهای منطقه ای و خودی است؛ چرا که

این اندیشه در نهایت نشان می‌دهد که ما در امور خود - چنانکه جبر دینی می‌گوید - مجبوریم نه مختار یا ما به قول جبر سیاسی در صحنه شطرنج مهره‌هایی بیش نیستیم که قوای بزرگ ما را بی‌آنکه خودمان اراده‌ای داشته باشیم جابه‌جا می‌کنند.

به نظر من عوامل متعددی قضیه «افراط و تندروری دینی» را پدید آورده‌اند و من در کتاب «الصحوة الاسلامية»^۱ آنها را شرح داده‌ام و گفته‌ام که این عوامل قبل از هر چیز از داخل سرزمین و خود ما نشأت می‌گیرد.

البته من با همه اینها وجود قوای مخالف و دشمن پیروزی اسلام و بازگشت آن به رهبری جامعه را انکار نمی‌کنم. به طوری که از این مسأله با حيله و زرنگی تمام بهره‌برداری کرده و با تمام توان سعی می‌کنند آن را تغذیه کنند تا بزرگ شود و رشد پیدا کند و برای آن هیزم‌کشی می‌کنند تا همواره برافروخته و شعله‌ور باشد و آنها بتوانند از آن نتایج و ثمرات دلخواهی را کسب کنند. به طور مثال:

۱- متنفر کردن مردم از ظهور اسلام به عنوان نظام حاکم بر زندگی؛ مادامی که کسانی که مردم را به اسلام دعوت می‌نمایند و نماینده بیداری و نهضت آن هستند بنا را بر تندروری و تنگ کردن محدوده آن می‌گذارند و به محدود کردن آنچه که خداوند آن را وسیع نموده و به مشکل کردن اموری که خداوند آن را بر بندگان خود آسان کرده می‌پردازند. برخلاف فرمایش پیامبر ﷺ اسلام که به یاران خود - رضی الله عنهم اجمعین - فرمود:

(إِنَّمَا يُعِثُّنَا مَيْسَرِينَ وَلَمْ تَبَغُثُوا مُعَسِّرِينَ)

«همانا شما برای آسان‌گیری برانگیخته شدید نه برای سخت‌گیری».^۱

بدین ترتیب وقتی که مردمی که طالب آسانی هستند و از سختی بیزارند این کارها را می‌بینند، نه تنها از حرکت اسلامی دوری می‌کنند، بلکه در جبهه مخالف و دشمن آن قرار می‌گیرند و این زیان بسیار بزرگی است.

۲- مشغول کردن نسل جوانی که به عنوان ستون فقرات بیداری اسلامی به شمار می‌روند به مسائل جزئی و قضایای جانبی و متفرق کردن تلاشهای فکری و نیروهای عملی آنها در دعوت، به خاطر شور و حرارتی که نسبت به این امور فرعی و مجادله و مخاصمه بر سر آنها، انجام می‌دهد. از طرف دیگر غافل کردن آنها از مسائل عظیم و سرنوشت‌ساز مربوط به آینده که با بقای اسلام، سیادت مسلمانان و آزادی سرزمینهای اسلامی و حاکم کردن شریعت محمدی پیوند دارد.

۳- سرگرم کردن نیروی اسلامی فعال به یکدیگر؛ در نتیجه به جای آنکه نیروهای عظیم و حرکت خود را متوجه دشمن مشترك خود کنند، در امور اختلافی خود به کشمکش می‌پردازند و یکدیگر را با انواع تهمت و برچسب گلوله‌باران می‌کند تا جایی که کار به گناهکار دانستن و یا حتی تکفیر (کافر دانستن) یکدیگر می‌کشد و بدین ترتیب یکدیگر را نابود می‌سازند و با دستهای خود خانه‌هایشان را ویران می‌کنند! و دشمنِ کمین کرده چهارچشمی اوضاع را زیر نظر می‌گیرد و هیچ مانعی نمی‌بیند که در صورت لزوم، از کمینگاه خارج شود و کار

۱. به روایت بخاری، ابوداود، ترمذی و ...

بقیه باقی مانده را نیز یکسره کند.

۴- دادن بهانه و دلیل به دست قدرتهای حاکمه و کمین کرده‌ای که دعوت اسلامی را زیر نظر دارند، یا از آن بیمناکند یا کینه خود از آن را پنهان می‌کنند، برای حمله به حرکت اسلامی و تمام فعالیت‌های اسلامی، اعم از صلح طلب یا مبارز، زیر سایه جنگ با «افراط» و مبارزه با «تندروها و افراطیون».

۵- و در نتیجه مأیوس شدن مردم از اسلام و دعوتگران آن و اینکه در آینده مدّ اسلامی به جزر می‌انجامد. بیداری اسلامی به خواب می‌رود و این تصور ایجاد می‌شود که اکنون نتیجه فعالیت‌های اسلامی این است که از خارج مورد حمله قرار می‌گیرد و از داخل خودفرسایی می‌کند، در هیچ فعالیت اسلامی، فایده‌ای وجود ندارد.

سفارش من به حرکت‌های اسلامی این است که براساس بیداری اسلامی کار کنند و سعی کنند آن را به کنترل خود درآورند. چون برای حرکت اسلامی، بیداری آن و برای امت مسلمان بهتر آن است که این بیداری آزاد و خودجوش بماند و به هیچ جماعت، هیأت یا حزبی منسوب نباشد؛ چرا که این خودجوشی، اتوماتیک بودن و قارچ‌گونگی در دوای دردهای مختلف جامعه مؤثر است. بدون آنکه موانع و مشکلات روانی، اجتماعی یا سیاسی به بار آورد که همواره در راه انتشار دعوت‌های اسلامی که تحت عنوانی خاص یا محدوده‌ای مشخص و تاریخی معین کار کرده‌اند، مانع بوده‌اند. چیزی که دارای دشمنان تقلیدی و مخالفان رقیب می‌باشد. همچنانکه این کار در بقای این بیداری با دورکردن آن از ترس سلطه‌های مستبدی که از محاصره این بیداری و مبارزه با آن ناتوانند، مؤثر و مفید است.

نقشه‌های مفصل برای بیداری اسلامی

بنده در هیجدهمین همایش اندیشه اسلامی که در سال ۱۹۸۴ میلادی در الجزایر راجع به «بیداری اسلامی» برگزار شده بود، درباره این بیداری و امیدهایی که به آن بسته شده و بیم‌هایی که از آن می‌رود، حرف زدم. از جمله چیزهایی که در آن کنفرانس برای تحکیم بیداری اسلامی و دور کردن آن از پرتگاهها، لغزشگاهها و موانع - برای تحقق بخشیدن به امیدهایی که به آن بسته شده و دوری از مواضع خطرناک - مطرح کردم این بود که این بیداری، باید پس از آنکه از محدودیتها و نسبتها فارغ شد و به عنوان يك پدیده جهانی دارای نقش، تأثیر و گسترش به‌ویژه در میان جوانان) شد، باید متحول شده و به مراحل بالاتر ارتقاء و انتقال پیدا کند.

خودم هم برنامه این انتقال و تحول را در بیست نقطه اساسی طراحی کرده‌ام که اگر رعایت و عملی شوند، می‌توانند این بیداری را برای رهبری و هدایت تمام امت و از بین بردن تناقض موجود بین عقیده درونی (قلبی) و واقعیت خارجی که اسلام را از رهبری کاروان و حکومت آن دور کرده‌اند، شایسته کند.

در اینجا کافی است که فقط به عنوان این نقاط بیست‌گانه که به عنوان نقشه‌ای مفصل برای آینده بیداری موعود، فهم اسلام، دعوت به آن و رابطه با دیگران (اعم از تلاشگران راه آن، آنهایی که از تلاش برای آن کنارکشیده‌اند، آنهایی که نسبت به آن ناآگاهند، از آن می‌ترسند، به آن چشم طمع دوخته‌اند، نسبت به آن کینه دارند یا سایر افراد امت آن) طراحی شده اشاره مختصری داشته باشیم. برای ایجاد تحول و انتقال ناگزیر باید دایره اهتمام و نقطه اصلی توجه به این موارد معطوف شود:

- ۱- از فروع و جزئیات، به اصول و کلیات.
- ۲- از نوافل، به فرائض.
- ۳- از امور مورد اختلاف، به امور مورد اتفاق.
- ۴- از اعمال بدنی، به اعمال قلبی.
- ۵- از افراط و تفریط، به اعتدال و میانه‌روی.
- ۶- از سخت‌گیری و بیزارکردن، به آسان‌گیری و امیدوار کردن.
- ۷- از جمود و تقلید، به اجتهاد و تجدید.
- ۸- از حرف و جدل، به ثمربخشی و عمل.
- ۹- از عاطفه‌ورزی و بدیهه‌سرایی، به علمی‌شدن و برنامه‌ریزی.
- ۱۰- از تعصب‌ورزی در رأی و نظر نسبت به مخالفین، به تسامح با آنها.
- ۱۱- از حماسه‌سرایی، به فهم عمیق (یا از روش واعظین، به روش فقها، یا از هیجان‌منبر، به مدار آرامش).
- ۱۲- از کم، به کیف (یا از اهتمام به افزایش تعداد ولو به حساب تربیت، به توجه به تربیت ولو به حساب عدد).
- ۱۳- از آسمان رؤیا، به زمین واقعیت (یا از ایده‌آلیسم خیالی، به ممکن موجود).
- ۱۴- از جنگ با جامعه، به همزیستی با آن (یا از موضع متهم‌کننده، به موضع پزشک).
- ۱۵- از بازگشت به گذشته، به زندگی در حال حاضر و آماده شدن برای آینده.
- ۱۶- از غرق شدن در کارهای سیاسی، به اهتمام به کارهای اجتماعی.

۱۷- از اختلاف تضاد و دشمنی، به اختلاف تنوع و همکاری.
۱۸- از نادیده گرفتن امور زندگی، به عزم راسخ برای مستحکم کردن آن.

۱۹- از منطقه‌ای بودن محدود، به جهانی شدن گسترده.
۲۰- از خودشیفتگی، به محاسبه کردن خود (یا از غلو در اثبات خود، به خودانتقادی).

اینها اصول بیست‌گانه‌ای بود که من به‌عنوان برنامه کاری برای جهت دادن به بیداری اسلامی و قبل از آن حرکت اسلامی ترسیم کرده‌ام و بدون شك هر کدام از آنها محتاج شرح و تفصیل و تعیین حدود می‌باشند که امیدوارم خداوند متعال مرا در آینده به انجام آن موفق بگرداند. [ان شاء الله].

کار اجتماعی

حرکت اسلامی ناگزیر باید برای خودش میادین و زمینه‌هایی را مشخص کند که در آنها به دین و امت خود خدمت کند و کار سیاسی، تمام وقت و تلاش آن را به خود مشغول نکند. از جمله این زمینه‌ها، میدان کار و تلاش اجتماعی است که مسلمانان در آن واقعاً کوتاهی کرده‌اند و دشمنان آنها توانسته‌اند از این امر در راه نشر ادیان تحریف‌شده خود در میان گرسنه‌ها، بیماران، بی‌سوادها و آوارگان امت ما استفاده کنند.

این چیزی است که از ما می‌خواهد يك «هیأت خیریه اسلامی جهانی» را تأسیس کنیم تا با تمام توان خود بکوشد به گرسنه خوراك، به

لُخت و عریان پوشاك و به مريض دوا برساند . یتیم را سرپرستی کند و به آواره سرپناه بدهد . به بی سواد ، بیاموزد . به بیکار ، کار و به کارگر آموزش بدهد و مشارکت اجتماعی را در راه رشد جوامع اسلامی خود ، به کار بگیرد .

همه ما دیدیم که امامی مثل «حسن البنا» در دعوت خود نسبت به عمل اجتماعی عنایت فراوانی داشت و آن را یکی از اهداف اساسی خود قرار داده بود و در هر شعبه ، بخشی را برای نیکوکاری و خدمت اجتماعی تشکیل داده بود که وظیفه آن تنظیم امور خیریه و دعوت به آن بود .

بعضی از حرکات یا احزاب اسلامی کار در جهت خیر عمومی یا کمک به مردم را تا تشکیل حکومت اسلامی موعود ، بر خود حرام می دانند و تمام کار آنها انتظار است و بس لذا اینها در صف انتظارند ، ولی هیچ کاری را حتی برای تحقق پیدا کردن موعود خود هم انجام نمی دهند . حتی دسته ای از اینها آنقدر در این امر غلو می کنند که می گویند تا حکومت اسلامی نباشد ، جهادی وجود ندارد و چون دولت اسلامی وجود ندارد ، پس جهادی وجود ندارد و ... !!! حتی امر به معروف و نهی از منکر نیز به جز در سایه آن دولت موعود وجود ندارد ! فقط این مانده که بگویند نماز و زکاتی نیز وجود ندارد مگر در سایه آن دولت !!!

تلاش همگانی

یکی دیگر از آفات ما کثرت تماشاچی و انتظار کار از دیگران است . در حالی که واجب این است که همه به اندازه توان خود کار

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ...﴾^۱

«پس آنقدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزکاری کنید».

نباید تنها از حکام یا علما یا ثروتمندان و صاحبان مقام و تحصیلکرده‌ها انتظار کار داشته باشیم. ما روزی واقعاً پیروز و موفق می‌شویم که بتوانیم مسلمانان را با اسلام و برای اسلام به تحرك درآوریم. همچنانکه یهودیها هنگامی که یهودیان جهان را برای رسیدن به سرزمین موعود - علی‌رغم پراکندگی آنها - در سراسر زمین به حرکت درآوردند.

ما هم باید تمام مسلمانان را به حرکت واداریم تا هرکس به اندازه خودش کار کند. مرد، زن، کودک، پیر، غنی و فقیر، هر کدام به قدر توانایش کار بپیکند. مهم این است که همه کار کنند و هرکس در جای شایسته خودش باشد. هرکس می‌تواند قدرت و مانع بزرگی را از سر راه بردارد، آن کار را بکند و هرکس می‌تواند يك دانه بکارد، کار خودش را انجام دهد. هرکس می‌تواند يك درهم را در راه خدا انفاق کند، کارش را انجام دهد و به مسخره اهل انفاق توجهی نکند:

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲

«کسانی که مؤمنان (ثروتمندی) را که مشتاقانه بیش از اندازه به خیرات و صدقات می‌پردازند و مؤمنان (فقیری) را که (با وجود تنگدستی) به

۱. التغابن / ۱۶.

۲. التوبه / ۷۹.

کمکهای مختصری دست می‌یازند، مورد تمسخر قرار می‌دهند، خداوند ایشان را (با کشف رسواییها و پلشتیهایشان در پیش مردم) مورد تمسخر قرار می‌دهد و عذاب بسیار دردناکی خواهند داشت ...» .

چه کسی می‌داند؟ شاید يك درهم نزد خدا از هزار و شاید صدهزار درهم مقبول‌تر باشد. در حدیثی از پیامبر ﷺ روایت شده است که :

(سَبَقَ دِرْهَمٌ مِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ! فَقَالَ رَجُلٌ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: رَجُلٌ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ، أَخَذَ مِنْ عَرْضِ مَالِهِ مِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ فَتَصَدَّقَ بِهَا. وَرَجُلٌ لَيْسَ لَهُ إِلَّا دِرْهَمَانِ فَأَخَذَ أَحَدَهُمَا فَتَصَدَّقَ بِهَا فَهَذَا تَصَدَّقَ بِنِصْفِ مَالِهِ)

«يك درهم [نزد خدا] از صدهزار درهم جلوتر افتاد! مردی گفت: چطور ممکن است یا رسول‌الله؟ پیامبر فرمود مردی ثروت فراوانی داشت. از آن مال و سرمایه صدهزار دینار را صدقه داد. مرد دیگری فقط دو درهم داشت. یکی از آنها را برداشت و آن را صدقه داد و به این صورت این فرد نصف مالش را صدقه داده است»^۱.

اسلام از ارزش هیچ کاری نمی‌کاهد. هرچند آن کار کم و ناچیز یا مقدار آن کم و یا عدد آن اندک باشد و اعلام می‌دارد که به اندازه ذره یا حبه خردلی کار خیر نزد خدا ضایع نمی‌شود، ولی آنچه که اکنون برای ما مهم است، روح نزدیکی با عمل و نیتی است که باعث انجام آن شده است؛ چرا که اگر نیت صالح و هدف عالی پشتوانه عمل

۱. این حدیث را نسائی، ابن خزیمه و ابن حبان روایت کرده‌اند و حاکم هم به شرط مسلم آن را صحیح دانسته است.

باشد، خداوند آن را قبول می‌کند. هرچند در کم و کیف هم کوچک باشد. این چیزی است که خود قرآن در آیات خودش با صراحت تمام بیان می‌کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱

«خداوند (به کسی) ذره‌ای ظلم روانمی‌دارد و (از اجر کسی نمی‌کاهد، ولی) اگر کار نیکی از کسی سرزند، آن را چندین برابر می‌گرداند و از سوی خود (به شخص نیکوکار، جدای از چندین برابر اجر عملش) پاداش بزرگی عطا می‌کند ...».

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۲

«پس هرکس به اندازه ذره غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و پاداشش را خواهد گرفت) ...».

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۳

«و ما ترازوی عدل و داد را در روز قیامت خواهیم نهاد و اصلاً به هیچ کسی کمترین ستمی نمی‌شود و اگر به اندازه دانه خردلی، (کار نیک یا بدی انجام گرفته) باشد آن را حاضر و آماده می‌سازیم. (و سزاو جزای آن را می‌دهیم) و بسنده خواهد بود که ما حسابرس و حسابگر (اعمال و اقوال شما انسانها) باشیم ...».

۱. النساء / ۴۰.

۲. الزلزله / ۷.

۳. الانساء / ۴۷.

سخن آخر

در پایان این صفحات برمی گردیم به سؤال اول که خلل و اشکال کار کجاست؟ ما هم به طور اجمالی می گوئیم که اشکال، عام و فراگیر است و مسئولیت هم بر گردن همه است. هرچند اندازه آن از فردی به فردی دیگر فرق می کند.

خلل، تنها در حرکت اسلامی نیست، بلکه خلل در تمام امت اسلامی است و اگر بخواهیم با صراحت بگوئیم، خلل در درون همه ماست. در خودشیفتگی و خودخواهی ما و طواف ما به دور خودمان نهفته است. درست مانند بت پرستی که به دور بت خود طواف می کند.

خلل در تلاش ما برای تبریئه خود و متهم کردن دیگران و انداختن مسئولیت بر گردن هر کسی غیر از خود ماست. هر کدام از ما گاه را در چشمك دیگری می بیند، ولی چوب را در چشم خود نمی بیند.

بله، خلل در همه ماست و از بیکاران مسلمان می خواهد کار کنند، از نشسته ها می خواهد برخیزند و جهاد نمایند از بخیلان و

خساست ورزان می خواهد که سخاوت به خرج دهند و خود را قربانی کنند در حالی که تماشاگرند.

خلل در همه ماست چون همه به خدا ایمان داریم، ولی اوامرش را اطاعت نمی کنیم. رسول الله ﷺ را دوست داریم، ولی از راهش پیروی نمی کنیم. بهشت را می خواهیم، ولی برای آن کار نمی کنیم. از آتش جهنم می ترسیم، ولی راهی را می رویم که به آتش جهنم می انجامد. به مسلمان بودن خود افتخار می کنیم، ولی برای پیروزی آن کاری انجام نمی دهیم. لذا خوش به حال کسی که اول به اصلاح خود و بعد به دعوت دیگران می پردازند و دست خود را در دست کسانی می گذارد که همه آنها مانند خود او اهل خیر و صلاحند. از امروز خود ناراحت، و نسبت به فردا ناامید و مأیوس نیست. اعتماد به نفس دارد، به دینش افتخار می کند، به خدایش ایمان دارد و به نصری که به مؤمنین وعده داده است، امیدوار است. اما هرچه باشد، به رغم گستردگی خلل، کنترل و علاج آن ممکن است و انگیزه امیدواری از عوامل یأس و ناامیدی بیشتر است. از جمله عواملی که امید ما را به آینده بیشتر و محکم تر می کند، این است که:

۱- ما حقیقتی را به همراه داریم که باعث بقای آسمانها و زمین است و خداوند، پیامبران خود را به خاطر آن مبعوث و کتابهای خود را برای آن نازل نموده است. حقیقتی است که برای فرد، عامل هدایت، برای خانواده، عامل آرامش، برای جامعه، باعث ارتباط و برای انسانیت عامل خیر است.

۲- ما فطرت اسلامی را به همراه داریم که خداوند مردم را بر آن

فطرت خلق فرموده است. فطرتی که روزانه تعداد زیادی از انسانها به آستانه آن قدم می گذارند و بعد از گمراهی خود با آن هدایت می شوند یا پس از معصیت به توبه می پردازند یا پس از انحراف فکری یا اخلاقی دوباره به راه راست، برمی گردند یا پس از خواب گران و غفلت بی امان خود، دوباره آگاه و هوشیار شده و به برگشتگان به کاروان اسلام می پیوندند.

۳- ما ملتهای اسلامی را به همراه داریم که اسلام خون و گوشت آنها و جزئی از وجود عقلی و روانی و اجتماعی آنها شده است. به طوری که نمی توانند بدون اسلام زندگی کنند و هیچ چیز مانند احکام اسلامی نمی تواند آنها را به حرکت درآورد.

ملتهایی که تمام «راه‌حلهای وارداتی» از شرق و غرب را تجربه کردند و با هیچ کدام از آنها به آرزوی خود نرسیدند و دیگر چیزی جز «اسلام‌رهای بخش» نمانده است.

۴- ما مصلحت انسانی را به همراه داریم که فلسفه‌های بشری و قوانین زمینی بر او جفا روا داشته‌اند. پس چیزی نمانده که او را سعادت‌مند کند، مگر هدایت آسمانی و این هدایت پاک و منزّه و پالایش یافته نیز جز در برنامه و رسالت حضرت محمد ﷺ که خداوند کتاب آن را از تحریف و باطل‌پذیری محفوظ داشته است، یافته نمی شود.

۵- سخن آخر این که ما با خود تأیید الهی داریم که به کسانی که او را یاری داده‌اند، وعده داده که آنها را یاری کند و خودش متکفل شده که دین اسلام را بر تمام دینهای دیگر برتری دهد و نور خود را به تمام و کمال برساند. هرچند که مشرکان از این، خوشحال نباشند یا

بخوانند برای آن توطئه‌ای بچینند :

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ
كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ
عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿١﴾

«آنان می خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان
خود خاموش گردانند. (و از گسترش این نور که اسلام است
جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی خواهد که نور خود را به کمال
رساند (و پیوسته با پیروزی این آیین، آن را گسترده تر گرداند) هرچند که
کافران دوست نداشته باشند... * خداست که پیغمبر خود (محمد) را
همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرد تا این آیین
(کامل و شامل) را بر همه آیین ها پیروز گرداند (و به منصب ظهورش
رساند) هرچند که مشرکان نپسندند...» .

خدایا! چنان که سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار

۷۸/۵/۹

زاهدویسی

کتابخانه مکتبه محمد رسول الله

صلی الله
علیه
وسلم

<https://t.me/ketabdiny>



تقریباً هر ایده و نظری در حالت تنوری، زیبا و کامل می‌نماید، ولی تنها زمانی در این باور تردید حاصل می‌شود، که محک تجربه به میان آید و آن ایده، در عمل ناکامیاب شود و البته این امر، لازمه تمامی آراء و اندیشه‌های غیرمعصوم بشری است. در این‌گونه مواقع اگر متولیان اجرای آن برنامه، فراخ‌اندیش باشند و گسترده‌تر از قلمرو تقدسی مصنوعی بیندیشند، با آغوشی باز، به بازخوانی گذشته خود می‌پردازند و به نقدهای مشفقانه دردشناسان دلسوزی که سرنوشت این برنامه و حرکت برایشان مهم و حیاتی است گوش جان فرا می‌دهند و مجذانه می‌کوشند آنها را در عمل به کار بندند.

این است که شخصاً بر این اعتقاد که «خودانتقادی» یکی از بهترین مهارت‌های اجتماعی یک حرکت و به‌ویژه دعوت دینی است. نقد، هویت یک حرکت را از آسمان خیال، به زمین واقعیت می‌کشاند و این غیر از زمینی‌کردن اصول و مفاهیم متعالی آن است.

...درست است ما ز بالاییم و بالا می‌رویم، اما طی پله پله این راه تا رسیدن به ملاقات خدا، نیازمند همراهی خضر پی‌خجسته‌ای است که دستگیرمان باشد؛ و شاید این خضر، پس از حضرت رسول اکرم و قرآن مجید، روش درست خودکاوی، محاسبه نفس و به عبارت ما خودانتقادی باشد...



کتابخانه مکتبه محمد رسول الله
<https://t.me/ketabdiny>



نشر احسان

ناصر خسرو، کوچه حاج نایب